

در متن بحران کنونی برای رویارویی سرنوشت ساز فردا باید آماده شد!

آنچه که در جمهوری اسلامی در هیچ شرایطی تعطیل بردار نیست، دروغ پردازی و سرکوب است. در بحبوه فجایع طبیعی چون سیل و زلزله، آتش سوزی جنگل ها و هر مصیبت دیگری، دستگاه های امنیتی رژیم قبل از آنکه به فکر تخفیف آلام مردم باشند، به سرعت به کار می افتند و چهار چشمی مواظب هستند مبادا امداد رسانی های مردمی اشکال منظم و سازمان یافته ای به خود بگیرند. نمونه بگیر و ببندها را در جریان زلزله بم، سیلاب های ویرانگر در لرستان و جاهای دیگر، زلزله کرمانشاه، آتش سوزی جنگل های زاگرس و بسیاری موارد دیگر شاهد بوده ایم.

طی ۳ ماهی که از شیوع گسترده و ویروس کرونا می گذرد، جمهوری اسلامی برای یک روز هم کار دستگیری، پرونده سازی، صدور حکم زندان طولانی و شلاق را تعطیل نکرده است. دستگاه قضائی رژیم نه تنها به اعتراضات مجامع حقوق بشری جهانی و هشدارهای خانواده های زندانیان در مورد خطر ابتلا زندانیان سیاسی به کرونا وقعی ننهاده اند، بلکه در همین فاصله، دهها مورد احکام جدید صادر کرده اند و موارد بسیاری از تشدید فشار بر زندانیان سیاسی در زندان ها را شاهد بودیم. همزمان فشار بر فعالیت های مدنی که در نقاط مختلف کشور برای کمک به مردم در مقابله با بیماری کرونا شکل گرفته اند، در حال افزایش است و این فشارها بسیاری از نهادهای مدنی را در آستانه توقف فعالیت هایشان قرار داده است.

اما شواهد نشان می دهد که نگرانی جمهوری اسلامی از این هم فراتر است. اوج این نگرانی ها را در تهدیدات چند روز گذشته "حسن کرمی"، فرمانده یگان ویژه پلیس ایران می توان مشاهده کرد. وی در مصاحبه با "ایلنا"،



تنها سوسیالیسم می تواند
بدیل جهان پسا کرونا باشد!



عصر کودتا و اشغال نظامی
کشورهای جهان
به سر آمده است!



تأثیر پاندمی و ویروس
کرونا بر زندگی زنان

انحلال طلبی! به کجا چنین شتابان!

(تجربه حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه)

چهره های ماندگار:

لنین، اندیشه ی سیاسی و استراتژی (۲)



اعدام ابزار ارباب جامعه است، علیه حکومت اعدام بایستیم!

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

اعدام های اخیر در شهرهای مختلف ایران بویژه در وحشت از تلاطمات سیاسی و اعتراضات توده ای و کارگری است و در عین حال پاسخی به شورش زندانیان در زندان های ایران است که بین مرگ در اثر کرونا و شلیک زندانبانان، دومی را انتخاب کردند.

علیه کشتار کولبران دست به دست هم دهیم!



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تلفن با
کمیته تشکیلات داخلی کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱
۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹
۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تلفن با
کمیته تشکیلات
داخلی کومه له (تکلیف)

takesh.komalah@gmail.com

خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی با هدف مرعوب کردن مردم، با بیان تهدید آمیزی، با وقاحت تمام گفته است: "نیروی پلیس، خود را برای سرکوب اعتراضات در سال ۹۹ آماده کرده است." وی همچنین گفته است که: "به زیرساخت‌های نیروی ضدشورش و تجهیزات آن توجه ویژه ایی شده و این پشتیبانی و حمایت بی نظیر، بار مسئولیت این نیرو را افزایش داده است." او گفته که در تمام سال‌هایی که در یگان ویژه سرکوب اعتراضات کار کرده، هیچ‌گاه به اندازه سال ۹۹ به این نیرو اهمیت داده نشده است:

وی که شرکت‌کنندگان در اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ را "دشمن" معرفی کرده است می گوید: "دشمن با روش‌هایی از جمله پراکندگی مناطق درگیر خواست تا ما را خسته کند، اما اکنون، به این حوزه‌ها اشراف یافته‌ایم و واحدهای واکنش سریع با سرعت بیشتری آماده شده‌اند تا بتوانند در داخل شهرها با تمرین سناریوهای مختلف وسایل نقلیه سبک و سیار به‌موقع جابه‌جا شوند."

اینکه همه پرده‌ها کنار رفته و یک مقام دولتی این چنین با زبان تهدید خطاب به مردمی که در آبان ۹۸ در بیش از ۱۹۰ شهر ایران بپا خاستند، سخن می گوید، می توان دریافت که چه دره عمیقی بین رژیم حاکم و اکثریت قاطع مردم ایران بوجود آمده است. می توان دریافت که تا چه اندازه اوضاع به زبان جمهوری اسلامی تغییر کرده است بطوری که خود را ناچار می بینند اینگونه توانائی سرکوب خود را از قبل به رخ مردم بکشند. اما واقعیت این است که کار رژیم از این حرف‌ها گذشته است. رژیمی که این چنین زبان به تهدید مردم می گشاید، همان رژیم است که در آبان ۹۸ بیش از ۱۵۰۰ نفر از مردم حق طلب را به خاک و خون کشید و بیش از هفت هزار تن را در زندانها اسیر کرد، با همه اینها امروز در حالیکه به دلایل عینی از هر لحاظ ضعیف تر شده است و مردم از همیشه بیزارتر و خشمگین تر هستند، آمادگی نیروهای پلیس را به رخ مردم می کشد. همین یک نمونه بوضوح نشان می دهد که سران رژیم در چه روزگار سختی گرفتار آمده اند.

اما جمهوری اسلامی تنها نگران تکرار خیزش آبان ۹۸ و دیماه ۹۶ نیست، بلکه در عین حال نگران روند‌های پایدار تری هم هست که در عمق جامعه در جریان اند. طی چند دهه اخیر جمهوری اسلامی همواره تلاش کرده است که از تشکیل نهادهای مدنی، که وجودشان شرط حیاتی زندگی اجتماعی در دوره کنونی است، جلوگیری نماید. اما با وجود همه سنگ اندازی‌ها و مانع تراشی‌ها و سرکوب‌ها، نتوانسته است روند پیدایش و شکل‌گیری این نهادها را بویژه در جریان وقوع مصائب طبیعی متوقف سازد. در دوره شیوع بیماری کرونا در کردستان و در چند نمونه در نقاط دیگر، شاهد سربرآوردن اینگونه نهادها هستیم. نهادهایی که تلاش می کنند به مردم امید بدهند، در شرایطی که دولت در مقابله با این بیماری جز دادن اطلاعات دروغ و در پیش گرفتن سیاست‌های متناقض کاری نمی کند، بطور طبیعی مردم خود دست بکار می شوند و توانائی‌های جمعی خود را به کار می‌اندازند. ابتکارهایی که به‌رغم محدودیت‌های ناشی از عدم همکاری و سنگ‌اندازی‌های حکومت، همچنان حاکی از ظرفیت این نهادها برای سازمان‌دهی حرکت‌های اجتماعی و داوطلبانه است. رژیم که تمرین چنین حرکت‌هایی را تهدیدی برای بقای حاکمیت خود ارزیابی می کند، با تمام قوا برای منحل کردن و از دور خارج کردن آنها تلاش می کند. معمولاً کار از سنگ اندازی و مشکل تراشی آغاز می شود و به بازداشت و زندانی کردن و پرونده سازی خاتمه می یابد. در حالیکه رژیم تحت فشار اشاعه بیماری کرونا و شورش در زندان‌ها، بیش از ۸۰ هزار نفر از زندانیان عادی را آزاد کرد و یا به مرخصی فرستاد، نه تنها زندانیان سیاسی را آزاد نکرد، بلکه مدام کسانی را که در این دوره با سیاست‌های رژیم در مورد بیماری کرونا مخالفت کرده بودند و یا اطلاعاتی را در این زمینه افشا کرده بودند، به زندان انداخت و به محاکمه کشید. اما اگر امروز اشاعه ویروس کرونا به فرصتی برای تداوم بقای این رژیم تبدیل شده است، مردم در متن این بحران هم خود را برای رویارویی سرنوشت ساز فردا آماده می کنند.



نصرت تیمورزاده

تنها سوسیالیسم می تواند بدیل جهان پسا کرونا باشد!



دمکراتیک است و نه غیر طبقاتی. در آمریکا تا این لحظه هشتاد و هفت هزار نفر قربانی گشته و یک میلیون و چهارصد و پنجاه هزار نفر رقم مبتلایان است. تنها جهت مقایسه شاید بد نباشد که گفت در جنگ ویتنام که نزدیک به بیست سال طول کشید پنجاه و هشت هزار و دویست و بیست سرباز آمریکائی کشته شدند. تا کنون بیش از سی و شش میلیون نفر کار خود را از دست داده اند. بسیاری از آنان با بیکار شدن امکان برخورداری از بیمه درمانی را نیز ازدست داده و به خیل نزدیک به چهل میلیون نفری پیوستند که فاقد بیمه درمانی اند. اینجا هم این جمعیت رنگین پوستان و لاتینوها بودند که با وجود اینکه در بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا فقط یک سوم اهالی را تشکیل می دادند ولی دو سوم مرگ و میرها نصیبشان شد. اینجا هم همین ها بودند که باید در صف های طولانی بدون هرگونه حفاظ بهداشتی برای دریافت یک وعده غذا ساعت ها منتظر می ماندند. و درست در دل همین اوضاع دولت آمریکا در یک چشم بهم زدن شصت میلیارد کمک درخواستی شرکت بوئینگ را تصویب می کند و زمانیکه سازمان بهداشت و بیمه در خواست پنجاه میلیارد دلار برای مقابله با کشت و کشتاری که کرونا در آمریکا براه انداخته می نماید، تنها سه و نیم میلیارد تصویب می شود. و درست در دل همین آمار تکاندنده ترامپ فرمان بازگشت به وضعیت عادی را صادر کرده است، ولی همزمان وزیر خارجه اش وقتی به دیدار نتانیاهو می رود، ماسک بر چهره دارد. در لهستان دو سوم مبتلایان به کرونا کارگرانی هستند که در معادن ذغال سنگ کار می کنند و در حالیکه ویروس در میان آنان بدون هر مانعی در گردش است، روزانه تنها پنج هزار تست در کل مناطق صنعتی لهستان انجام می گیرد. بی جهت نبود که تنها در یکی از معادن ذغال سنگ زمانیکه کارگران را تست کردند، معلوم شد که بیش از ده درصد از کارگران مبتلا به کرونا هستند. آنجا دیگر در عمق کیلومترها زیر زمین حفظ فاصله اجتماعی تنها می تواند طنز تلخ و گزنده ای برای این کارگران باشد و چندان سخت نیست که فهمید همین کارگران چگونه ویروس را با خود حمل کرده و به میان خانواده هایشان می برند. صلیب سرخ اسپانیا اعلام کرده است که در دو ماه اول به یک میلیون و سیصد هزار

جهانی بود که برج و باروی نظم سرمایه داری را نشانه گرفته بود. این دشمن ره آورد همان سیاستی بود که آخرین حفاظ های طبیعت را مورد هجوم قرار داده بود. این دشمن ره آورد نابود کردن جنگل هائی بود که شش تنفسی جهان به حساب می آمدند و همین دستبرد به آخرین تکه های طبیعت بستر مناسبی جهت سرازیر شدن آن ویروس هائی گردید که بیشتر ها در دل طبیعت مدفون بودند و اکنون راه به دامداری بومی، به جوامع انسانی و به بازار "ووهان" پیدا کرده بودند و درست در همین اوضاع معلوم شد که این نظام آنچنان ناکارآمد است، آنچنان غرق در رقابت است که حتی زمانی که به اصطلاح مورد تهاجم یک دشمن مشترک قرار می گیرد، رقابت ها بر سر این آغاز می شود که کدام دولت بیشترین ماسک ها، بیشترین دستکش ها و بیشترین مواد ضد عفونی را راهزنانه در اختیار گیرد. این جا هم از همان آغاز، نقطه حرکت این بود که چه باید کرد که کمترین آسیب به گردش سرمایه برسد. جائی چند میلیون انسان را زمانیکه که دیگر کرونا بیداد می کرد برای ماه ها در خانه هایشان قرنطینه کردند، جائی سیاست مصونیت گله ای را پیش گرفتند، جائی خرفت ترینشان آنرا "جنگ بیولوژیکی" دشمن نامیده و مردم را برای مصون ماندن به اماکن مذهبی فراخواندند، جائی هفته ها موجودیت آن را نادیده گرفته و راه را برای تاخت و تازش باز گزاردند، ولی در همه این جاها آسیب پذیرترین بخش جامعه را به حال خود رها کردند.

از منظر سرمایه مرگ و میر سالمندان که دیگر چرخ تولید را نمی توانند بگردانند و فقط به اصطلاح هزینه بردار هستند چندان اهمیتی ندارد و چه باک اگر قربانی شوند، چه باک اگر کارگران اینجا و آنجا در معادن ذغال سنگ قربانی شوند، چه باک اگر در قدرت مندترین کشور سرمایه داری رنگین پوستان و لاتینوها قربانیان اصلی کرونا گردند. و این دردناکترین تصویر جهانی است که کرونا در مقابل چشمان همه ما قرار داد. شاید چندان لازم نباشد که به گوشه گوشه جهان سربزیم و تبعات سنگین کرونا را ببینیم. حتی نگاهی به برخی از کشورهای جهان عیان می سازد که برخلاف ادعاهای بلندگوهای بورژوازی و حتی چهره هائی که خود را منتقد خجول جامعه سرمای داری می دانند، کرونا نه

ویروس کرونا آئینه تمام نمایی شد که تمام چرک و کثافات جامعه سرمایه داری را در منظر عمومی قرار داد. معلوم شد از جهان شمال تا جهان جنوب، سرمایه حتی توانایی حفاظت از نیروی کاری را که باید برایش ارزش اضافه تولید کند، ندارد. معلوم شد که تهاجم نئولیبرالیسم و آنچه که مقررات زدائی و دست نامرئی بازار نامیده می شد چگونه دست سرمایه داران و دولت هایشان را جهت هجوم به مزد و حقوق بگیران باز گذاشته است. معلوم شد که کاهش خدمات اجتماعی، به تعطیلی کشاندن بیمارستان ها و سپردن باقیمانده آنها به بخش خصوصی، چگونه میلیون ها تن از مردم را در مقابل تهاجم یک ویروس خلع سلاح و بی دفاع نموده است. معلوم شد که با اینکه سرمایه داری دولتی چین از اواخر سال ۲۰۰۲ تا تابستان ۲۰۰۳ میلادی با ویروس "سارس" دست به گریبان بود و از نزدیک به دستکم هشت سال پیش سازمان جهانی بهداشت و برخی از موسسات پژوهشی سخن از ظهور مجدد ویروس هائی از نوع "سارس" و این بار خطرناک تر کرده بودند ولی نه چین و نه سایر دولت های سرمایه داری به این فکر نیفتادند که برای مقابله با شیوع این نوع ویروس تمهیدات لازم را تدارک ببینند. اما در همین فاصله چین تولیدات فله ای محصولات بنجل خود را در مقیاسی باورنکردنی به تمام جهان گسیل داشت و با کشورهای دیگر سرمایه داری میلیاردها دلار هزینه ساختن، مدرنیزه کردن و انبار کردن سلاح های مرگبار نمودند.

مؤ سسه "سیپری" در سوئد که یکی از زمینه های تحقیقاتی اش در مورد تولید سلاح های جنگی است در آخرین آمار خود در سال گذشته اعلام نمود که در سال ۲۰۱۸ میلادی مجموعه بودجه نظامی کشورهای جهان معادل یک هزار و هشتصد میلیارد دلار، یعنی دو و یک دهم تولید ناخالص جهان را شامل شده است. چندان سخت نیست که تصور نمود تنها با بخش بسیار کوچکی از این مبلغ به راحتی می شد جهان خود را برای مقابله با بحران هائی از این نوع آماده باشد.

این صدر اعظم آلمان بود که نخستین بار با اشاره به ویروس کرونا سخن از جنگ به میان آورد. دشمنی به میدان آمده بود که خود باز تولید همین جهان گستری سرمایه بود. و این نه سوسیالیسم و نه طبقه کارگر پراکنده در مقیاس

"مودی" در همین فاصله دو بیست و چهل میلیارد یورو یعنی ده درصد تولید ناخالص هند را به مؤسسات مالی و صنعتی تزریق کرده است.

در فرانسه چهل و هشت درصد از کارگران با کاهش ساعات کار و کاهش دستمزد روبرو شده اند. آن بخش از کارگران و کارکنان که در بخش های ضروری که تعطیل ناپذیرند اشتغال دارند، بیش از همه در خطر ابتلاء به ویروس قرار دارند. در اغلب این مؤسسات کارگران امکان رعایت شرایط بهداشتی (ماسک، فاصله گذاری، دستکش) را ندارند. تمام داده ها نشان می دهند که دوران پسا کرونا در فرانسه همزمان با شورش گرسنگان در حاشیه شهرهای بزرگ خواهد بود. بخش بسیار بزرگی از آنان همه روزه با این سؤال روبرویند که چگونه امرار معاش کنند و چگونه اجاره خانه پرداخت نمایند.

در ایتالیا وضع به مراتب وخامت بارتر است جائیکه به کانون شیوع ویروس کرونا در اروپا تبدیل گردید و این بدون دلیل نبود. می دانیم که دولت ایتالیا برای مقابله با بحران ۲۰۰۸/۲۰۰۹ جهت دریافت وام مجبور بود که به طرح های ریاضت اقتصادی صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بانک مرکزی اروپا گردن بگذارد. یکی از بخش های این طرح ریاضت اقتصادی کاهش خدمات اجتماعی بود. در نتیجه از سال ۲۰۱۰ به این سو چهل میلیارد یورو از بودجه خدمات عمومی کاسته شده، هفتاد هزار تخت بیمارستانی کنار رفته و آمار پزشکان، پرستاران و مددکاران اجتماعی کاهش یافت. و دیدیم که چگونه پزشکان ایتالیایی مجبور گشتند که انتخاب کنند کدام بیمار مبتلا به کرونا زنده بماند و کدام به آغوش مرگ سپرده شود. تصاویر کامیون های نظامی که اجساد فوت شدگان را به گورهای دستجمعی حمل می کردند، به بخشی از تصاویر درد آور مدیای جمعی تبدیل شدند.

در ایران در شرایطی که مردم همه روزه در اندوه از دست دادن عزیزانشان بودند، سران جمهوری اسلامی در مقابل دوربین ها و مدیاهای تصویری ظاهر شده و آشکارا دروغ تحویل مردم دادند. و زمانیکه مجبور به گند زدائی از امکان مقدسشان شدند که به مرکز شیوع ویروس فرا روئیده بودند و در حالیکه پزشکان و پرستاران از نبود امکانات بهداشتی در بیمارستان ها فریادشان به هوا بلند بود، سخنگوی دولت مدعی شد که "سیاست دولت روحانی در مقابله با کرونا موفق ترین تجربه کشورهای جهان در دوره شیوع کرونا بوده است" و این در حالی بود که میلیون ها انسان به خیابان پرتاب شده بودند،

کند. این رقم کجا و کمک های میلیاردی به مؤسسات مالی و صنعتی کجا و تازه چه کسی نمی داند که اتفاقا این انگلستان بود که به یکی از مهمترین پرچمداران سیاست نئولیبرالی بوده و اکنون بیش از سه دهه است که ناشی از این سیاست، ده ها هزار کارگر معدن بیکار شدند، گلاسکو قلب صنعتی بریتانیا به نابودی کشیده شد، اتحادیه های کارگری خلع سلاح شدند، بیمه های اجتماعی و بیمارستان های دولتی از دستور کار خارج شدند و بسیاری از مؤسسات دولتی از جمله راه آهن و متروی شهری به بخش خصوصی واگذار گردیدند.

تصاویر میلیون ها کارگری که در هندوستان به خیابان ها پرتاب شده بودند، شاید درد آورترین تصاویر این دوره بود. تهاجم به کارگران تنها شامل کارگران فصلی نمی شد که با توجه به توقف تولید از هرگونه کمک دولتی محروم هستند، بلکه میلیون ها از کارگرانی هم که در



بخش های رسمی اقتصاد اشتغال داشتند مورد تهاجم قرار گرفتند. در اکثر ایالات هندوستان در هفته های گذشته قوانین موجود در مورد حقوق کارگران برای سه سال آینده معلق شدند. این قوانین شامل ساعات کار، اضافه کاری، شیفت کاری، قراردادهای مربوط به میزان دستمزد، مقررات مربوط به اخراج سازی ها، حقوق اتحادیه ای از جمله حق اعتراض و اعتصاب بودند. در واقع شرایط اظطراری ناشی از کرونا یک فرصت طلائی برای سرمایه داران بوجود آورد تا به اصطلاح از شر قوانین دست و پا گیر خود را رها سازند. یکی از کارگران فصلی در بمبئی می گوید: "از نظر "مودی" (نخست وزیر) ما حشراتی بیش نیستیم و بنابراین بهتر است نابود شویم". این کارگران فصلی که معمولاً از روستاها به شهرها می آیند از زمان آغاز کرونا نه تنها شغل خود را از دست داده اند، بلکه اکثریت آنان حتی لقمه نانی از طرف دولت در اختیارشان قرار نگرفته است و این چه شباهت عجیبی دارد به کارگران در بخش های غیر رسمی در ایران که به حال خود رها شده اند. بسیاری از این کارگران فصلی اکنون مجبورند صدها کیلومتر راه پیمایند تا به روستاهای خود برسند. همزمان اما دولت

نفر از کسانی که به خیابان پرتاب شده اند، مواد غذایی رسانده است. تمام برآوردها از افزایش شتاب آور بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم حکایت دارند. خوشبینانه ترین ارزیابی ها سخن از سیر صعودی نیازمندان برای مدت زمان طولانی می کنند. و صلیب سرخ می گوید در بهترین شرایط تنها می تواند روزانه مواد غذایی در اختیار صد و سی و پنج هزار نفر بگذارد.

در آلمان غول صنعتی اروپا، شرکت راه آهن اعلام کرده است که بین یازده تا سیزده میلیارد یورو با کاهش درآمد روبرو می شود که بخش بزرگی از آن را از طریق بیکارسازی ها در فاصله سه سال آینده جبران خواهد کرد و این در حالی است که دولت آلمان اعلام نموده است که معادل شش میلیارد و نهصد میلیون تا هشت میلیارد و چهارصد میلیون یورو کمک مالی خواهد کرد. فراموش نکنیم که در بیست و پنج سال گذشته تعداد کارکنان راه آهن از سیصد و چهل هزار به صد و هشتاد هزار کاهش یافته است. شرکت هواپیمائی لوفت هانزا در حال مذاکره با دولت آلمان جهت دریافت ده میلیارد یورو کمک مالی است تا دوباره به حرکت دربیاید و محیط زیست را آلوده کند. با وجود این هیأت مدیره لوفت هانزا حاضر نیست بیست و پنج درصد سهامش را در اختیار دولت قرار دهد. همزمان اتحادیه کارکنان و خلبانان لوفت هانزا خواسته اند که دستکم یکی از شروط پرداخت کمک مالی به لوفت هانزادعم بیکار سازی کارکنان آن باشد. از همین الان لوفت هانزا اعلام کرده است که مجبور است تغییراتی در ساختار خود بدهد که این تغییرات بدون بیکار سازی بخش از کارکنانش عملی نخواهد شد. دولت آلمان هفتصد و پنجاه میلیارد یورو برای کمک به مؤسسات مالی و صنعتی به تصویب رسانده است، با این وجود بیست درصد کارگران با کاهش مزد روبرو گشته اند. اگر توجه کنیم که حتی قبل از بحران کرونا هم یک پنجم کارگران در آلمان در بخش هایی با مزد اندک اشتغال داشتند و در این صورت چندان سخت نخواهد بود فهمید که این کارگران چگونه باید امرار معاش کنند.

در انگلستان که بعد از آمریکا بیشترین قربانیان کرونا را داشت، آمارها نشان می دهند که مرگ و میر در آسایشگاه سالمندان بسیار گسترده تر از آن است که تا کنون گفته شده است. در حالیکه طی دو ماه بیش از دوازده هزار نفر در خانه های سالمندان ناشی از ابتلاء به کرونا فوت کرده اند، بوریس جانسون صحبت از کمک ششصد میلیون پاوندی به خانه سالمندان می

می خواهیم تن به این بدهیم که تمام خسارات بحران کرونا را بر دوش ما سرشکن کنند؟ آیا آماده ایم که بپذیریم برای ماه ها و سال ها دستمزدها منجمد گردند؟ آیا باز هم حاضریم تماشاگر تهاجم وحشیانه سرمایه به طبیعت و محیط زیست باشیم، تهاجمی که همه غول های سرمایه داری جهان در آن یکسان عمل کردند.

آیا می خواهیم همچنان به موعظه های آنانی گوش دهیم که گویا سرمایه داری را می توان انسانی کرد و یا به موعظه های فاشیست ها و راسیست ها گوش دهیم که ما را به بازگشت به دولت های ملی، به بازگشت به طبقه کارگر تجزیه شده بر پایه تفاوت های ملی و قومی فرا می خوانند. اگر هیچکدام از این ها را نمی خواهیم و تفاوت عظیمی مابین شرایط عادی برای اکثریت عظیمی از ساکنان این جهان با شرایط عادی برای اقلیتی غارتگر موجود است، در این صورت باید در فکر سازمان دادن بازگشت به شرایط عادی مطلوب خودمان باشیم. واقعیت این است که اگر عزم و اراده طبقه کارگر و پراتیک آگاهانه او به میدان نیاید، یکبار دیگر سرمایه خود را باز سازی کرده و وحشیانه تر از گذشته خسارات ناشی از بحران را از گردنه ما بیرون خواهند کشید. هیچ دلیلی وجود ندارد با وجود عیان تر شدن تمام چرک و کثافات این نظام بردگی پرچم تسلیم را در برابرش بلند کنیم. تصاویر خونین، فلاکت بار و دردناک همین چند ماه گذشته نشان داد که سرمایه داری بربریتی بیش نیست و تنها سوسیالیسم می تواند بدیل رهائی انسان، بدیل آشتی انسان با طبیعت و رهائی از همه نکبت های نظم غارتگرانه سرمایه داری باشد.

بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۹۹

پانزدهم ماه مه ۲۰۲۰



کشی کرد.

اما این شرایط "عادی" که قرار است به آن بازگردیم برای کدام طبقه عادی است و کدام طبقه نمی خواهد به شرایط به اصطلاح عادی برگردد، همان شرایط عادی که یکی از ره آوردهایش بحران کرونا بود. همان شرایط عادی که همچنان میلیاردها انسان باید نیروی کارشان را به بهای ناچیزی به حراج بگذارند. بنابراین پرسش این است که بازگشت به کدام شرایط عادی و اینکه این مردمی که در مقیاس میلیونی به خیابان ها پرتاب شدند چه درکی از شرایط عادی دارند و چگونه آینده ای را برای خود در نظر دارند و چگونه می خواهند آن را سازمان دهند.

آیا در جهان پسا کرونا همچنان باید کمپانی های اسلحه سازی سلاح های مرگبار تولید کنند و یا ماسک، دستکش، داروی ضد عفونی و واکسن برای مقابله با ویروس ها و... آیا لازم است که سران دولت های سرمایه داری و صاحبان مؤسسات مالی و صنعتی برای برگزاری اجلاس هایشان که همه در خدمت چگونگی به زنجیر کشیدن نیروی کار و زحمت است، باید ده ها هزار کیلومتر مسافت طی کنند؟ فقط کافی است فراموش نکنیم که در همین مدت اندک ناشی از توقف پروازهای بین المللی در چین بیست و پنج درصد و در اروپا معادی چهل درصد از حجم گاز کربنیک تولید شده، کاسته شد. آیا بازهم در بازگشت به شرایط "عادی"

در حالی بود که نمایندگان دولت و کارفرما حداقل دستمزد را یک میلیون هشتصد هزار تومان تصویب کردند که حتی مقامات رژیم خط فقر را شش میلیون اعلام کرده بودند، و این در حالی بود که تورم را بالای چهل در صد اعلام کرده بودند و نه تنها کارگران رسمی، بلکه حتی قراردادی و فراتر از آن میلیون ها کارگری که در اقتصاد غیر رسمی اشتغال دارند معلوم نبود که چگونه باید "حفظ جان و تأمین نان" که مقامات دولتی از صبح تا شام فریاد م یزدند واقعیت پیدا کند. مگر نه اینکه در دل همین نعره های تبلیغاتی دیدیم که پرستاران قراردادی دست به اعتراض زدند و مگر نه اینکه سه میلیون شاغل رسمی و چهار میلیون شاغل غیر رسمی در معرض کاهش دستمزد و بیکارسازی و اخراج قرار گرفتند و مگر نه اینکه فعالیت بیش از یک میلیون و پانصد هزار کارگاه متوقف شده است.

اکنون در حالیکه حدود چهار ماه از اولین نشانه های ویروس در چین و دو ماه از موج مرگبار اپیدمی که در آن دستکم تا لحظه کنونی سیصد هزار نفر جان باخته و چهار میلیون و چهارصد هزار نفر مبتلا شده اند، می گذرد، همه جا صحبت از بازگشت به شرایط "عادی" می شود. دولت های آمریکا و برزیل که از همان ابتدا منکر خطر هلاکتبار ویروس گشته بودند، بیش از همه اصرار به بازگشت به شرایط "عادی" دارند. اگر ترامپ پایه اجتماعیش را با اسلحه برای بازگشت به حالت عادی سرازیر خیابان ها کرده و فرمانداران ایالات را تهدید می کند، بولسونارو رئیس جمهور راسیت برزیل و برادر خوانده ترامپ نعره می زند که "برای پرهیز از هرج و مرج اجتماعی باید به هر قیمت کشور را دوباره به راه انداخت." بی جهت نبود که "لولا" رئیس جمهور پیشین او را متهم به نسل

تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



کومه له

www.komalah.org



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب
کمونیست ایران و

کومه له دیدن کنید!

آدرس های

حزب کمونیست ایران

و کومه له

نماینده گی کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026

750 26 Uppsala - Sweden

Fax: 004686030981

representation@komalah.org

Tel: 0046 8 6030981

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016

kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018

127 02 Skärholmen

SWEDEN

dabirxane.cpi@gmail.com

مرضیه نظری

تأثیر پاندمی ویروس کرونا بر زندگی زنان

حبس در خانه، در بسیاری از کشورها مانند ایران و ترکیه و عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه، بنا به گزارش‌های دولتی و جهانی، آمار خشونت چند برابر شده است. در کشور تونس، فقط تا نیمه ماه مارس ۲۰۲۰ آمار خشونت پنج برابر شده و در لبنان در همین ماه افزایش بیست درصدی و در غزه افزایش ۳۰ درصدی داشته است. در اردن، کلیپ ویدئوی زنی که در آن، هنگام قرنطینه اذیت و آزار خود گزارش می‌دهد، به یکی از پربیننده‌ترین ویدئوها در مدیاهای همگانی شد و در عراق ویدئوی زنی که



توسط همسرش به آتش کشیده شده و دارد از درد می‌نالد، باعث وحشت همگان شد. در ایران، روزی نیست که جنازه زنی شکنجه شده و یا حلق آویز و به قتل رسیده در این گوشه و آن گوشه، دیده نشود.

براساس اعلام سازمان ملل، خشونت علیه زنان در بسیاری از نقاط جهان بیش از ۲۵ درصد افزایش یافته است و این سازمان هشدار داد که زنان هم اکنون با تهدیدات نسبت به امنیت و آزادی‌های خود رویاروی هستند. همچنین بنا به آمار بسیاری از دولت‌ها، آمار خشونت خانگی در دوران قرنطینه افزایش یافته است. در فنلاند آمار خشونت خانگی در ماه مارس ۲۰۲۰ نسبت به مارس سال گذشته ۱۴ درصد افزایش یافته است. در فرانسه در هفته اول اعمال محدودیت‌ها، آمار خشونت خانگی تا یک سوم افزایش داشته است. در هند این آمار دو برابر شده است. این آمار و مشاهدات تنها نوک کوه یخ را نشان می‌دهند.

در ایران، با توجه به اقتصاد به شدت آلوده و فساد نهادینه‌شده در تمامی بافت و تار و پود حکومت و سرایت به جامعه، و مهارناپذیری بحران‌ها و بلعیدن هستی جامعه و سوداندوزی باندهای سپاه و خامنه‌ای و دیگر سردمداران حکومتی، این بحران، با محدودیت‌های زمان کرونا و وحشتناک‌تر نیز شده است. فساد حکومتی و سنگینی تحریم‌های اقتصادی بر گردهی زنان زیر ستم و کارگران و زحمتکشان، فشار مرگ‌آور اقتصادی و تمامی کمبودهای اجتماعی که بیشترین افراد جامعه از آن رنج می‌برند، برای زنان به عنوان بی‌حقوق‌ترین و ستم‌دیده‌ترین لایه‌ی جامعه و در سایه بیماری کرونا، پی‌آمدها و محدودیت‌های آن کمرشکن

در شرایط حاکمیت استثماری ناچار به فروش نیروی کار خود هستند و به شدت قربانی می‌شوند.

بیکاری، خشونت خانگی، کمبود خدمات پزشکی، ساعات کار و شدت استعمار و بهره‌کشی چند برابر، مراقبت ۲۴ ساعته از فرزندان، مردان و سالمندان و تحمل سختی‌های کار در خانه، و سنگینی ستم دوگانه‌ی مناسبات کالایی، در شرایط هجوم مرگ‌آور کرونا بر زندگی زنان، آنان را با مشقات بیشتر و شرایط غیر انسانی تری روبرو کرده است. بسیاری از زنان و دختران که نان‌آوران مرد خانه، همسر، پدر، یا برادران خود را از دست داده‌اند و تنها نان آور خانه هستند، در شرایط مرگبار کنونی، با بیکارسازی‌ها و یا شدت استعمار مافوق، برای نگهداری از اعضای خانواده یا فرزندان خود در پی بسته شدن مدارس و بیکاری به شدت در معرض تنگدستی، فلاکت، گرسنگی و مرگ قرار گرفته‌اند.

به آمار کشتار زنان، خودکشی‌های زنان که تنها گوشه‌ای از آنها در رسانه‌ها بازتاب می‌یابند، بنگریم، همگی ریشه در مناسبات طبقاتی حاکم و تشدید بحران و خشونت خانگی دارند. اگر چه برای بسیاری از زنان خاورمیانه و شمال آفریقا، خشونت خانگی همیشه بخشی از زندگی روزانه‌شان بوده، اما در شرایط شیوع بیماری کرونا و حبس شدن بسیاری در قرنطینه و در خانه‌ها، تنش‌ها افزایش یافته و شرایط روانی و فاکتورهای تاثیرگذار در بروز و تشدید درگیری‌ها، خشونت‌ها اوج می‌یابند و در نتیجه زنان و دختران نخستین قربانیان هستند.

از سوی دیگر، به سبب حضور قربانی و متجاوز برای مدت زمان زیاد در خانه و در کنار هم و فشارها و محدودیت‌های ناشی از

کووید-۱۹ با پاندمیک (جهان‌گیر) شدن آن، تأثیر جهانی بی‌سابقه‌ای بر کار و زندگی میلیاردها انسان داشته و به هرگونه، مستقیم و غیرمستقیم بر زندگی همه‌ی ما، تأثیرات عمیقی گذارده است. ولی تأثیر و پی‌آمدهای ناشی از این ویروس بیشتر بر روی کارگران و زحمتکشان به طور کلی و به ویژه زنان کارگر، کارکن، خانه‌دار و زحمتکش و تهیدست که بیشتر آسیب پذیرتر و در معرض انواع تبعیضات طبقاتی و جنسیتی و به حاشیه رانده شده هستند، شدیدتر است.

در بسیاری از نقاط جهان، زنان در زمان جنگ، فاجعه‌های طبیعی، بحران‌های اقتصادی و بیماری‌های همه‌گیر، بیشتر از دیگران رنج می‌برند. در شرایط کنونی نیز، از آنجا که زنان در مراکز بهداشتی و آموزشی و خدماتی بیشترین شمار شاغلین را تشکیل می‌دهند، در برابر این بیماری جهان‌گیر، بسیار آسیب‌پذیرتر و در خطر کشنده‌تری قرار دارند.

پرستاران به مانند بخشی از طبقه کارگر، در شرایط کنونی در صف اول مبارزه با این بیماری مرگ‌آور دست به گریبان و برای نجات جان دیگران، با فداکاری و آگاهانه، در حال مبارزه هستند. در جهان سرمایه‌داری، نخستین قربانیان صف اول این مبارزه، با تشدید استعمار و خطر مرگ، پس از کاهش همه‌گیری و یا تعطیلی مراکز ویژه کرونا، قربانیان اخراج و بیکاری و کاهش دستمزد بازم در شرایط ستم‌بارتری در ردیف نخست اخراجی‌ها و بیکار سازی‌ها و ستم‌ها قرار می‌گیرند.

در منطقه جنگی و جنگ زده خاورمیانه که به دلیل بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی و جنگ‌های نیابتی و پی‌در پی، بیشتر مردم، حتی قبل از این همه‌گیری کرونا، زندگی سخت و غیر انسانی را می‌گذرانند، با بروز بیماری و وضع محدودیت‌های اجتماعی و تعطیلی مراکز کار، بسیاری از شغل‌ها از دست رفت و در نتیجه با بیکاری کارگران و نان‌آوران خانواده، ده‌ها میلیون نفر از تامین نیازمندی‌های روزانه خود درماندند و به شدت نیازمند یاری و کمک هستند. در این میان بیشترین آسیب‌ها بر زنان و دخترانی وارد می‌شود که در بخش‌های درمانی، بهداشتی، کار و تولید، خدمات، آموزشی و غیره

برابر قانون و در سطح جامعه بر خوردار هستند و مردان و زنان باید به یک اندازه و برابر به کار در خانه و مراقبت از فرزندان بپردازند، اما در واقع چنین نیست. با وجود ورود گسترده زنان به بازار کار برای فروش نیروی کار خویش در قرن بیستم، پدیده "شیفت دوم" همچنان وجود دارد. در سرتاسر جهان، زنان، از جمله زنان شاغل، کارهای خانه بیشتری انجام می‌دهند و نسبت به همسران خود اوقات فراغت کمتری دارند و در حال حاضر با ستمی چندگانه، سه برابر مراقبت‌های بدون حقوق نسبت به مردان انجام می‌دهند.

بنا به سرشماری در ایالات متحده آمریکا، در سال ۲۰۱۹، در آمریکا ۱۹ میلیون کودک با والدین مجرد زندگی می‌کنند و ۷۰ درصد از این والدین مجرد، مادران مجرد هستند. بسیاری از والدین مجرد بدون دسترسی به مرخصی با حقوق، برای مراقبت از فرزندان، مجبور به ترک کار خود شده‌اند. بنا به آمار دیگری، ۲۱ درصد از کودکان زیر ۱۸ سال در آمریکا با مادران خود زندگی می‌کنند، و اگر کلیه مدارس در ایالات متحده برای مدت طولانی بسته شوند، این مادران مجرد، نخواهند توانست کار کنند و این ۲۱ درصد از کل کودکان در زیر هجوم و خطر فقر زندگی خواهند کرد.

اینها فقط نمونه‌هایی از تأثیرات بیماری همه گیر کرونا بر زندگی زنان در گوشه و کنار جهان است و شکی نیست که میزان و گسترش آن به سراسر جهان و همه گیری سود جو و استثمار گر سرمایه داری است. هر کجا که نظام سود و مالکیت خصوصی و منافع سرمایه داران حاکم و معیار هست، آسایش و سلامتی و رفاه انسان‌ها تا آن اندازه ارزش دارد که به افزایش و انباشت این سود کمک کند.

به بهانه‌ی این بیماری و کاهش فعالیت‌های اقتصادی، بسیاری از کارفرمایان و شرکت‌ها دست به اخراج سازی و بیکاری‌های موقت، کاهش دستمزدها و قطع یا کاهش مزایای کارگران به بهانه پس انداز و جلوگیری از ورشکست شدن زده‌اند. اگر چه اکثر این کارفرمایان قول داده‌اند که بعد از گذر از بحران کرونا و بازگشت کسب و کار به حالت عادی، کارگران اخراجی را به سر کار بر می‌گردانند و همه چیز همانند گذشته خواهد شد، ولی در واقع این به حضور گسترده و سازمانیافته و آگاهانه طبقه کارگر و تهی‌دستان و شهر روستا و زحمتکشان در میدان مبارزه بستگی دارد که تا چه اندازه می‌توانند برای حفظ دستاوردهای مبارزاتی و اقتصادی خود بایستند؛ و گر نه زنان و کارگرانی که بیکار شده‌اند

اوین و خوی و اخیرا به فشافویه تهران منتقل شده، یاسمن آریایی و منیژه عربشاهی که به جرم گل دادن به زنان در ۸ مارس به ۱۶ سال زندان محکوم شده‌اند و دستکم ۲۹ زن کرد به اتهام‌های امنیتی، آتنا دائمی‌ها و حتی زنان اصلاح‌طلب، اما مقاومتی مانند نسرين ستوده و نرگس محمدی هنوز در زندان و در معرض ابتلا به این بیماری قرار دارند.



بیماری کرونا در کشورهای مرکزی سرمایه‌داری نیز باعث بیکاری و افزایش خشونت علیه زنان شده است. هر چند نوع و شدت این تأثیر می‌تواند با آنچه در خاورمیانه که شاهد آن هستیم متفاوت به نظر آیند، ولی در واقع می‌توان گفت که زنان بسته به آنکه در کدامین طبقه و لایه اجتماعی و جایگاه طبقاتی و اجتماعی در این جوامع طبقاتی قرار گرفته باشند، بنا به استبداد ذاتی مناسبات سرمایه‌داری، نیز آسیب پذیر و زیر ستم و در معرض خطر هستند. با بروز هر بحرانی، حکومت‌های سرمایه‌داری و سرمایه‌داران، به بهانه بحران، دستاوردهای محدودی را که کارگران و زنان در دهه‌های گذشته با رنج و مبارزه خونین، به دست آورده‌اند را یکی پس از دیگری باز پس می‌گیرند. اکنون نیز، دستاوردهای زنان پیش از همه، توسط دولت‌ها، مورد دستبرد و در معرض خطر بازپس‌گیری هستند.

بنا به آمارهای رسمی، زنان ۷۰ درصد نیروی کار در بهداشت جهانی را تشکیل می‌دهند و در خط مقدم مبارزه با کووید-۱۹ و خطرات آن قرار دارند. آنها با دستمزدهای پایین در مراکز درمانی مشغول کار هستند. آن‌ها نیز که در مراکز آموزشی، خدمات دولتی و مهد کودک‌ها مشغول به کار هستند، با بسته شدن این مراکز، یا بیکار شده‌اند و یا با دورکاری و کار از خانه، هم کار خود را انجام می‌دهند و هم با تعطیلی مراکز آموزشی، مسئولیت مراقبت از فرزندان خود را به دوش دارند.

شاید در ظاهر چنین باشد که در کشورهای پیشرفته که ادعا می‌شود تا حدودی زنان و مردان از حقوق به نسبت «برابری» و نیز در

شده است. با بیکاری و اخراج سازی کارگران در ایران، که بنا به آمار رسمی، در پی شیوع کووید - ۱۹ میلیون‌ها کارگر بیکار و از کار اخراج شده‌اند، زنان بیشترین سهم را در این بیکار سازی دارند، امری که خانواده‌های آسیب پذیر و تنگدست و از جمله زنان را در تنگنای مالی قرار داده و زندگی آنها را در معرض فلاکت شدید و گرسنگی قرار داده است. دولت، وعده داده که به شاغلانی که به علت کرونا کارشان را از دست داده‌اند، وام و بیمه بیکاری پرداخت می‌کند، هر چند این وعده‌های دروغین را کسی باور نمی‌کند، اما به فرض محال باور به این وعده‌های حکومتی، این بیمه شامل میلیون‌ها تن از زنان دست‌فروش، زنان رانده و پرتاب شده به گرداب خیابان‌های مرگ، زنان کارمند و کارگر بدون قراردادهای رسمی، زنان کولبر،

زنان کشاورز و زنانی که در کارهای بدون برخورداری از بیمه، حمایت‌های اجتماعی و بدون داشتن قرارداد مضمون قانون کار فعالیت می‌کنند، نمی‌شود. بنا به آمار دولتی، از زبان یکی از کارگزاران دولتی به نام «فریبا درخشان نیا» در معاونت زنان ریاست جمهوری، شمار «زنان سرپرست خانوار (در سال ۹۸) بیش از سه میلیون و ۶۰۰ هزار نفر در کشور برآورد شده است.» و بیش این تنها گوشه‌ای از واقعیت است، بیش از ۹۰ درصد از این زنان هیچ منبع درآمدی برای نان شب ندارند. آمار کودکان کار در ایران که به اعتراف حکومتیان بیش از ۲ میلیون و در واقع افزون بر ۷ میلیون می‌باشند، بیان شرایط فلاکت‌بار و غم بار زنان در ایران است. مهاجرین کار به ویژه از افغانستان در این میان، بی‌پشتوانه و ناامید، فاجعه بارتراز همه زیر ستم بارتترین شرایط به سر می‌برند.

بنا به اعلام رسانه‌های دولتی، در زمان قرنطینه، کودک آزاری، همسر آزاری و سالمند آزاری در ایران افزایش چشمگیری داشته است. درآمد پایین، نداشتن هیچ پس اندازی و نبود یا کمبود امکان کار از خانه، همه دست به دست هم داده تا مشکلات و رفتارهای خشن خانوادگی افزایش یافته و زنان بیشتری مورد ضرب و شتم قرار گیرند. در کنار این مشکلات خانوادگی و خشونت خانگی علیه زنان، نباید خشونت دولتی علیه زنان را فراموش کرد. در حالیکه حکومت ده‌ها هزار زندانی را برای جلوگیری از ابتلای آنها به کووید-۱۹ آزاد کرد، فعالین زنان مقاومت و ایستاده و مبارزی همانند زینب جلالیان زن محکوم به حبس ابد، که از سال ۱۳۸۶ تا کنون در زندان‌های

عباس سماکار

عصر کودتا و اشغال نظامی کشورهای جهان به سر آمده است!

جهان از چنان مراحل از رشد نیروهای مولده و شکل‌گیری جامعه مدنی گذشته که دیگر حتی کودتای نظامی قادر نیست برای مدت زمان طولانی بر یک کشور حاکم بماند. تغییر ساختار جوامع امروز جهان، سبب شده که کودتا عملکرد نداشته باشد. تصور وقوع کودتا در کشورهای متروپل سرمایه داری و یا مرکز، تقریباً امری ناممکن است. آیا می‌شود در آلمان و یا دیگر کشورهای مرکزی سرمایه داری نظیر آن کودتا کرد؟ چنین امری فوراً با واکنش فلج اقتصادی و خوابیدن چرخه سرمایه و عملکرد جناح‌های غیرکودتائی، روبرو می‌شود و به دنبال خود فلج قدرت سیاسی و عمل کرد آنارشیک و نافرمانی اجتماعی را برای کودتاگران به دنبال خواهد داشت.

در جهان پیرامونی دیروز، با اقتصاد طبیعی و خودکفای پیشاسرمایه داری، کودتا امری ممکن و امکان‌کنترل‌ی تقریباً دائمی مرکز در پیرامون بود. اما در قرن اخیر، ما چند و چقدر شاهد کودتا در جهان بوده ایم؟ تعداد کودتا در قرن حاضر نادر است و هرکدام لازم بوده نیز، فوراً خود را با داده‌های جامعه مدنی وقف داده و پارلمان را در ابعاد کاریکاتوری و بزک کرده هم که شده راه انداخته اند. اما پارلمان صوری، نمی‌تواند چرخه و گردش سرمایه و حرکت آزاد گرایش‌ها و حوزه‌های گوناگون سرمایه‌داری را که نمایندگانش در دایره قدرت کودتا کرسی ندارند، سامان دهد و قوانین حرکت تولید کالائی را بر اساس منطق بازار آزاد تنظیم کند. از این رو بحران، نتیجه فوری کودتا در ساختار کنونی جهان است.

مناسبات حاکم بر جهان، حتی سبب شده که کشورگشائی نیز به تدریج از مرکز سیاست قدرت‌های جهان حذف شود. امروز آمریکا، علاوه بر قدرت نمائی مذبح‌خانه خود برای حفظ وجهه نظامی پیشین و سلطه بر سیاست جهان، چندان موفقیتی برای تداوم خود ندارد. اگر جنگ ویتنام نزدیک به ۲۰ سال توسط آمریکا ادامه یافت، جنگ عراق و افغانستان و لیبی بی‌درنگ به باتلاقی برای قدرت‌های حاکم بدل شد که اکنون ناچارند خود را به سرعت از آن بیرون بکشند. امروز حتی، مناسبات و ساختارهای نظامی جهان نیز دچار تغییراتی شده که ارتش عملاً گرایش به تقلیل حداکثر نیروی پیاده نظام از ساختمان اصلی خود دارد و هواپیما و پهپاد و موشک و بمب اتم را جایگزین آن می‌سازد. واقعاً چقدر می‌توان با یک کودتا، مناسبات زورمدار را از بالا بر ساختار اقتصادی و سیاسی و ارتباطات جهانی امروز تحمیل کرد. این امکان نزدیک به صفر است. به همین دلیل، عصر حاکمیت نظامی بلامنازع

و دستاوردهایشان روز به روز پس گرفته می‌شوند، اگر هم سر کار برگردند، با دستمزد و حقوق و مزایای کمتر از پیش خواهد بود، با وجود ارتش بیکاران و کارگران ذخیره، و با سوء استفاده از شرایط بیکاری کارگران، آنها را استثمار خواهند کرد - این پی‌آمد و شرایط نظام سرمایه داری پس از هر بحرانی بوده است.

دنیا پس کرونا شاهد دگرگونی‌ها و شرایط و خیزش‌های دیگری خواهد بود. از همین روی، از هم اکنون سرمایه‌داران و حکومت‌هایشان را بیش از بحران ناشی از کرونای به شرایط پساکرونایی به وحشت انداخته است. اما این شرایط می‌تواند برای کارگران هم به مثابه‌ی گشایش و دروازه‌ای باشد و هم دام. میزان غلبه یکی بر دیگری بستگی به تشکل و اتحاد جنبش کارگری، جنبش زنان و دیگر خیزش‌های رادیکال و پیشرو اجتماعی و حضور رادیکال آنها در صحنه مبارزه دارد. آنچه مسلم است این است که تنها جنبش کارگری و سوسیالیستی متحد و آگاه و منسجم و انقلابی است که می‌تواند در این کارزارهای طبقاتی و شرایط اجتماعی نقش تاریخی و سرنوشت ساز خود را ایفا کند و جامعه بشری را از فقر و فلاکت و اسارت نظام سرمایه داری رهایی بخشد، و گرنه طبقه کارگر یک بار دیگر در دام سیاست‌ها و برنامه‌های ضدکارگری و استثمار گرانه سرمایه داران و متحدان آنها خواهد افتاد و سرمایه داران نیز به فکر تدوین برنامه‌هایی دیگر با ترکیبی از سرکوب، فرم، و...، تا حاکمیت سیاسی و طبقاتی خود را نجات دهند.

۱۷,۵,۲۰۲۰

در بیش از سی سال حکومتش هرگز نتوانست اتوریتیه و نفوذ خمینی را به دست آورد. خمینی با یک فرمان، تضادها را تخفیف می داد و رقبا را سر جای خود می نشاناند. اما خامنه ای دارای چنین قدرت و نفوذی نیست. هرچقدر که بگویند فتیله‌ها را پائین بکشید و در دعوای خود به حفظ بیضیه اسلام و نظام فکر کنید؛ باز جنگ قدرت و چپاول، بیش از پیش جلو می‌رود. فرق خامنه ای با خمینی در این است که خمینی به اعتبار نفوذ اجتماعی وسیعش در کف جامعه، قدرت فراجناحی داشت و جناح‌های قدرت از ترس فتوای کنترل‌کننده او رعایت نظام را می کردند و چندان صدای شان در نمی آمد، اما خامنه ای اگر چه هنوز قدرت و نفوذی دارد، اما این نفوذ توده ای و در میان مردم نیست؛ بلکه نفوذی نیمه جان در میان جناح‌ها و به ویژه در میان بازوی نظامی سپاه است که تا اندکی جناح‌ها را سر جای شان می نشاناند. حال پس از مرگ خامنه ای، طبیعی است که این بازوی نظامی، بدون نفوذ معنوی یک رهبر مورد قبول جناح‌ها، بُرد چندانی نخواهد داشت و کودتای نظامی آبی بر آتش شورش‌های اجتماعی و حتی تضاد جناح‌های قدرت نیز نخواهد ریخت. یعنی طبیعی است که عمر جمهوری اسلامی با مرگ آخرین خلیفه راشدش به پایان می رسد و هیچ یک از جانشینان احتمالی دینی و نظامی او چاره مشکل نخواهند بود.

این جاست که آمادگی نیروی رزم کارگری و مردمی و نهادهای دنباله آن ناچار اند خود را برای رویارویی آماده کنند و در برابر هر سناریوی دیگری که بخواهد از سوی نیروهای پسرقت و وابسته به قدرت‌های جهانی اعمال شود بایستند.

این سناریوی فلاکت و نکبت
نباید تکرار شود.

کاریکاتوری در آمریکا از طریق نمایندگانی مانند سندرز و یا حضور جرمی کوربین (پس از دو دهه سلطه گرایش «محافظه کاران») در انگلستان، و نشانه‌های دیگری از این دست، حکایت از تغییر در جهت گیری جامعه مدنی برای یافتن پاسخ به بحران دارد.

کرونا ثابت کرد که دنیای قدرقدرت سرمایه‌داری واقعاً تا چه حد آسیب‌پذیر است و بیش از روشنگری نهادهای کارگری و مردمی، توانست ذهنیت منفی نسبت به توانائی‌های سرمایه‌داری برای تامین اجتماعی و ادامه حیات انسانی پدید آورد. در همین رده، در کشوری مثل ایران هم، زیر لوای قدرت نمائی سیاسی و دینی اسلامی، ظرفیت رشد نیروی مولده عملاً به پایان رسیده و عملکرد زورمدار و کودتاگرانه اسلامی بن‌بست‌هایی به وجود آورده است که حتی اگر تحریم‌های آمریکا هم نبود، فلاکت اقتصادی کمر آن را می شکست. اگر تا به حال، علیرغم این بحران ساختاری، اتوریتیه و نفوذ کاذب خمینی و خامنه ای توانسته وضعیت را حفظ کند، بی شک پس از مرگ خامنه ای، تلاطم قدرت و نفوذ سیاسی و دینی از هم می پاشد. احتمال اینکه حتی یک کودتای نظامی تازه با تغییر عناصر رهبری جامعه از سوی پاسداران، بتواند برای نظم موجود فرصت بخرد هم واقعاً اندک است. نیروی انتظامی موجود در ایران، حتی در زمان اتوریتیه نیمه جان خامنه ای هم نمی تواند بر نابسامانی و اعتراضات روزمره توده‌های گرسنه فائق آید؛ چه برسد به زمانی که همین نفوذ نیمه جان خامنه ای هم از این میان برود. واقعیت این است که تلاطم درونی جناح‌های قدرت در جمهوری اسلامی به سبب بحران تولید و اقتصاد و فساد دامنگیر، آن قدر زیاد است که از هم اکنون که سالخوردگی خامنه ای سبب دخالت شدید بیت رهبری در اداره امور شده، تضادها هم همراه آن، افزایش یافته و شاخ و شانه کشیدن رقبا برای سلطه بر امور به شدت به چشم می‌خورد. خامنه‌ای

را متاثر ساخته، زمینه مناسب برای قدرت نمائی نظامی نیست. کرونا سبب شده که مرزهای جغرافیائی سرمایه‌داری مرکز، دیگر دیواری برای جدا شدن از مصائب جهان پیرامونی نباشد. در جهان امروز، «ویروس»، جمعیت مرکز و پیرامون را «همزمان» دچار بله کرده است. حالا جهان مرکز دیگر نمی تواند فقط ناظر بدبختی‌ها و بیماری در کشورهای پیرامون بماند و به زندگی امش «با اندکی دلسوزی و نگرانی» راحت ادامه دهد.

کرونا به مردم جهان، «همزمان» به درون و برون مرکز، نشان داده که سرمایه‌داری تا چه حد ناتوان و آسیب‌پذیر است. فارغ از کرونا، تغییر ساختاری در مناسبات جهانی، دیوار را، پیش از این هم کوتاه کرده بود. به همین دلیل است که آمریکا در مرز مکزیک اقدام به «دیوار تازه و بلند مرزی» می کند. اما جهان سرمایه‌داری، به قدرت خرید مصرف‌کننده عمده کالای تولید شده، که در درجه اول و در مقیاس میلیاردی، توده‌های کارگر همان کشورهای پیرامونی هستند نیاز دارد. بدون بازار مصرف، چرخه سرمایه لنگ می شود. رشد بیکاری، در عین حال که موجب سئو استفاده سرمایه‌داری و مقاومت در برابر اعتراضات کارگری است؛ ضمناً پارادکس و رکود بازار هم هست، حتی می توان ادعا کرد که اینک صدور سرمایه، مضمون و محتوی دیگری در جهان پیدا کرده است. عصر سرمایه‌داری مونتاز، به مفهوم کلاسیک آن نیز بسیار تغییر یافته و نیروی تولید برای تداوم حیات خود، می کوشد از شر مافوق سود سرمایه جهانی رها شود. سرمایه‌داری مرکز، پس از یک دور غارت نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی و گشایش فرماسیون اجتماعی و امکان تولید کالائی آنها و اشباع بازار و قدرت مصرف این کشورها ناچار شده است سرمایه‌های خود را پس بکشد و به دنبال این باشد که به بحران منتقل شده به مرکز تولید کشور خود پاسخ دهد. عروج جنبش‌های اجتماعی، رشد گرایش نیمچه سوسیال دمکراتیک و



عباس منصوران

لنین می‌نویسد: «ما در محیط دیگری با همان مبارزه جناح اپورتونیستی علیه جناح انقلابی حزب در مسئله سازمانی و همان تصادم مختاریت علیه مرکزیت، دمکراتیسم علیه «دیوان‌سالاری» و تمایل به تضعیف سخت‌گیری و انضباط در سازمان علیه تمایل به تشدید آن... روبه رو هستیم...» (۱)

انحلال طلبی! به کجا چنین شتابان! (تجربه حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه)

کتاب «یادها» از آن برهه یاد می‌کند که تکیه بلشویک‌ها بر کارگرانی بود که پروادا (ارگان بلشویک‌ها) می‌خواندند و هرچند در روسیه کم‌شمار اما بیانگر یک پیش‌تاز انقلابی و انترناسیونالیستی در برابر وزنه‌ی بیشتر نیروهای غیرکارگری بودند. کروپسکایا با گفتاوردی از لنین می‌افزاید: «با این بخش است که ما باید کار کنیم. هدف از وحدت آن‌است که ما بادی در برابر سوسیال‌شوونیست‌ها دفاع کنیم. فقط در طول این خط است که جنبش طبقه کارگر در روسیه می‌تواند به سوی انقلاب سوسیالیستی و نه به طرف لیبرالیسم ناسیونالیستی از نوع «اروپایی» آن حرکت کند.» (۴)

منشویک‌های روسی در آن زمان این شهادت و منش متناسب با بورژوازی «متمدن» اروپایی را داشتند که دیدگاه‌های خود را زیاد لاپوشانی نکنند. به رسمیت نشناختن اساسنامه و ارگان‌های حزبی مانند کمیسیون‌های سازمانی، کمیته مرکزی، مالی، ارگان سیاسی، عضوگیری‌ها (کتیپوتاسیون) و... از جمله مهمترین ابزارهای انحلال طلبان بودند که مورد هجوم و اشغال انجلاطلبان درآمده بود. ساختار سازمانی حزب از شورای مرکزی (نمایندگان کمیته مرکزی و ارگان مرکزی)، کمیته مرکزی، ارگان مرکزی (ایسکرا) و کمیته‌های منطقه‌ای ساختار یافته بود. انحلال طلبی، یعنی تسلیم حزب و خلع سلاح کارگران به دشمن، روزی زیر نام «حزب آشکار» و روزی زیر نام «همکاری» با نیروهای طبقات دیگر، که انحلال و ادغام حزب سیاسی کارگران را در پی دارد.

برای پی‌بردن به ماهیت طبقاتی گرایش راست یا فراکسیون اپورتونیست حزب، باید به مفهوم طبقاتی آن و نه به ادعاها و توجیه‌هایی که در ذهن‌ها، به گیج سری، ابهام، دلسردی و بهت زدگی، تردید و دودلی، شورمردگی و... می‌انجامد متمرکز شد و توجه کرد. این یک هرج و مرج طلبی و تلاش برای پوشاندن ماهیت طبقاتی اختلاف‌های ریشه‌ای بود. کمیونیست‌های همراه با لنین چنین گرایشی را «انحراف از مارکسیسم به وسیله

و هست. انکار برنامه و استراتژی انقلابی، تاکتیک‌ها و شاخص‌ها و راه‌کارهای حزبی، انکار اتحادها و اتحادعمل‌ها با گرایش‌های رادیکال و همگرا و انقلابی، جانشین کردن محلی‌گرایی به جای سراسری‌گرایی، انکار انترناسیونالیسم و همبستگی طبقاتی کارگران است. تبلیغ و سرسختی نقشه‌مندانه در همکاری با گرایش‌های ضد حزبی و ضد کارگری، همراستا با ناسیونال-رفرمیست‌ها، یعنی در تحلیل نهایی برای همکاری احزاب بورژوایی، بازگذاردن باب سازش، به هر بها، ظفره رفتن و انکار اختلاف سیاسی با استراتژی طبقه کارگر، یعنی حاکمیت شوراهای انقلابی و خودگردانی در برابر قدرت به دست احزاب و پارلمان‌تاریسم. به یاد آوریم که در آن برهه در روسیه هنوز «دوما» یا پارلمان حکومتی، شماری از اعضا حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را اجازه ورود داده بود. در آن برهه، حکومت مرکزی (تزاریسیم) به مخالفین خود بنا به شرایط، فرصت داده بود تا به پارلمان دلخوش کنند و امتیازی بدهند و امتیازی بستانند. تبدیل سازمان رادیکال سراسری سیاسی به حزبی پارلمان و آشکار، خواهی نخواهی چیزی جز تبدیل شدن به ابزار منطقه‌ای و ضمیمه حاکمیت مرکزی، با دیگر احزاب ضدکارگری با بهانه‌های مختلف نزد اتحاد و همکاری و ائتلاف با احزاب در مرکزی و جبهه‌ای می‌بست و در عمل تبدیل شدن به پلیس محلی و دستگاه سرکوب برای حفظ امنیت و در صورت سرپیچی از مرکز، قربانی و به قربانگاه بردن توده‌های مردم و کارگران در بر نداشت. منشویک‌ها و اس‌آرها یعنی سوسیالیست رولوسیونرها (انقلاب) با آن همه ادعا و پیشینه، با برکناری تزار در سال ۱۹۱۷ دولت موقت را به رهبری کرنسکی کارگزار باشند. به سرکوب طبقه کارگر و حزب کمیونیست پرداختند و ضدانقلاب شدند و سرانجام با انقلاب کارگری به موزه تاریخ پیوستند. کروپسکایا، همراه و هم‌رمز انقلابی لنین در

انحلال طلبی در سازمان سیاسی و سراسری طبقه کارگر، خواسته و یا نا «ناخواسته» تلاشی است تا به هر وسیله، آن سازمان سیاسی را به فروپاشی ساختاری و برنامه‌ای و استراتژی بکشاند. تجربه‌ی روسیه و سازماندهی حزب سیاسی کارگری در آخرین سالهای ۱۸۹۰ با طبقه کارگر، هرچند کم‌شمار و کم‌توان، و در ایران سال ۹۲۰ اما دینامیسم کارگری-سراسری و سیاسی بودن آن‌ها، دارای پیام طبقاتی، پیام سازش‌ناپذیری طبقه در برابر طبقه است. حزب کمیونیست، دارای این پیام است که حکومت سرمایه‌داری و کل مناسبات را در گستره‌ی سراسری و مناسباتی هدف قرار داده و دارای این استراتژی است که سازش و مماشات و چانه زنی در سر ندارد. سازمان سیاسی کارگری، دارای این پیام است که کارگران و تمامی لایه‌های زیر ستم را نمایندگی می‌کند و انقلاب را پیشاهنگ است، دارای این پیام است که رهایی تمامی جنبش‌ها و مطالبات اجتماعی از زنان گرفته تا خلق‌های زیر ستم را در گرو رهایی طبقه کارگر و منوط به رفع و دفع مناسبات استثمار می‌شناسد. جدال و اختلاف بلشویک‌ها و منشویک‌ها یا به بیانی کمیونیست‌ها و رفرمیست‌ها بر این محور بود. در آخرین سال‌های ۱۹۰۰ حزب بلشویک از همان کنگره دوم و در واقع کنگره مؤسس خود، با انحلال طلبانی دست به‌گیریان بود که شعار «حزب آشکار» می‌دادند و بهانه‌اشان نیز این بود که حزب با توده‌ها و بدنه‌ی سراسر ارتباطی ندارد. انحلال طلبان منشویک می‌گفتند: «چیزی وجود ندارد که منحل شود.» (۲) می‌گفتند حزبی وجود ندارد و احیای آن یک تخیل مضر است، این گفتار صریح و روشن. روی برتافتن عیان و آشکار از حزب.» (۳) و انقلاب کارگری بود.

اما گروه‌بندی و گرایش‌های محل‌گرا و منطقه‌ای [لوکالیست] برای گرایش انحلال طلبی زیر هر پوششی، تهی ساختن حزب و سازمان‌های انقلابی کارگران و تهی‌دستان از گوهر و پویندگی انقلابی حزب سیاسی بوده

ضدانقلاب بورژوازی به وسیله نفوذ بورژوازی در صفوف پرولتاریا» (۵) می‌نامند. تمام تلاش انحلال طلبان این بوده که کارگران و حتی اعضاء حزب آگاهی روشن و دید درستی از مسائل مورد اختلاف و دیدگاه‌ها نداشته باشند. بدون بررسی دقیق اختلاف‌ها، نمی‌توان یک کمونیست و یک کارگر مسلح به آگاهی طبقاتی بود. کارگر و عضو حزب و یا هر انسان آزاده‌ای که بخواهد به گونه‌ای مستقل در سرنوشت خویش دخالت‌گر و شریک باشد، باید در دیالوگ‌ها، بحث و جدل‌ها و اختلاف‌ها ۱- آگاهی داشته باشد و ۲- دخالت‌گرانه در سوخت و سازها، فعالانه شرکت جوید. تمام تلاش انحلال طلبان، بی‌خبرنگه‌داشتن افکار درونی و بیرونی از این کارزار طبقاتی بوده است. کارگران باید سندها، گزارش‌ها، روابط با نیروها، نشست‌ها و سوخت و ساز و اظهارنظرها و اعمال هریک از ارگان‌های رهبری و حزبی را بدانند تا قادر باشند با آگاهی و استقلال به داوری پردازند و حقیقت را دریابند. این پروسه را در حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه در دوگرایش انحلال طلبانه منشویک و بلشویک‌های کمونیست، جاری و پیوسته، بازتولید داشته است. تجربه منشویسم و بلشویسم، آزمون و سند تاریخی ارزنده است که باید همانند آموزه‌هایی برای آگاهی تاریخی و طبقاتی جنبش کارگری و سوسیالیستی در برابر چشم داشته باشیم. برای پرهیز از تکرار تراژیک و کمیک این تاریخ و پرهیز از بازتولید انحلال‌طلبی، تنها آگاهی تاریخی و طبقاتی کمونیستی است که از آسیب‌های پاتولوژیک (بیماری‌زا)، ایمن‌مان می‌دارد. هر نوع بی‌تفاوتی و کم‌اهمیت

دانستن خطر انحلال طلبی و اپورتونیزم، به قربانگاه بردن یک انقلاب، یک جامعه، یک قاره و در گستره‌ی انترناسیونالیستی، مستقیم و غیرمستقیم پرولتاریای جهانی است. همانگونه که در حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه از همان کنگره دوم، پیوند انحلال طلبان با اساسنامه آئین نامه حزب، خودنمایی کرد، اختلاف‌های تشکیلاتی (سازمانی) را باید زیر ذره‌بین گذاشت. اپورتونیزم انحلال طلب، با انکار برنامه، استراتژی و تاکتیک‌ها تا سال ۱۹۱۲ و انشعاب نهایی، از هر تلاشی برای انحلال کمونیسم در حزب کمونیست و تبدیل آن به شیر بی‌یال دم و بی‌خطری برای بورژوازی هیچگاه درنگ نکرد. این گرایش بورژوایی، پیوسته با اپورتونیزم پیوند ایدئولوژیک داشته و دارد. اپورتونیزم‌ها اما بنا به آزمون روسیه ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۲، حزب را انکار نمی‌کنند و یکباره آنرا منحل نمی‌سازند و اما سرانجام و پی آمد تلاش‌هایشان انحلال حزب و بی‌رنگ ساختن و حذف کمونیسم یعنی شرط رهایی طبقه کارگر از حزب کمونیست کارگران است. آن‌ها پیوسته ظفره می‌رفتند و حتی در حرف و به ظاهر، قرارها و مصوبات کنگره‌ها و نشست‌های حزبی را تایید می‌کردند و به بیانیه‌های سیاسی و برنامه‌ها، نیز رای می‌دادند، اما، دیدگاه و بینش سیاسی خود را برای کارگران و بیرون از حزب، به شیوه اپورتونیستی بیان و توجیه می‌کردند. آنان کودکانه، گفتاوردهای مارکس و انگلس را دستکاری می‌کردند. آنان موزیانه، بیان‌های فلسفی را دستکاری کرده و با دستبردهای آشکار، آنها را از ماهیت انقلابی و دیالکتیکی خود، تهی ساخته و می‌سازند. مارکس در کنگره انترناسیونالیسم اول، «رهایی

طبقه کارگر را به دست خود طبقه کارگر» آگاه و سازمانیافته اعلام می‌کند. اپورتونیست‌ها و آشتی‌ورزان طبقات آشتی‌ناپذیر، رهایی طبقه کارگر و جامعه را در گرو اتحاد و همراهی با «طبقه متوسط» و لیبرال‌ها تبلیغ می‌کنند. اینان بیان مارکس که طبقه کارگر برای خود رهایی می‌بخشد: «باید از یک طبقه درون خود به طبقه‌ای برای خود دگرگون شود» را اینگونه مورد دستبرد قرار می‌دهند که «طبقه کارگر باید از طبقه درون خود به طبقه‌ای برای جنبش‌های اجتماعی» و «مطالبات اجتماعی» یعنی پوپولیسم درآید. هدف آنان از این درهم‌ریزی طبقات، انحلال در استقلال طبقاتی کارگران است. این همان عین انحلال طلبی، یعنی ادغام و انحلال طبقه کارگر و استراتژی انقلابی درون لایه‌ها و طبقات غیرکارگری (ناسیونالیستی، خرده‌بورژوایی، بورژوایی و...)، تفاوت منشویک با بازتولیدها و اختلاف بعدی پیوسته‌گان (ضمائم) بورژوازی در درازای تاریخ این بود که دستکم این اعتماد به نفس و صداقت را داشتند که با شهامت، دیدگاه خود را در بیرون و برای اعضا آشکار سازند. انحلال طلبان منشویک می‌گفتند: «چیزی وجود ندارد که منحل شود...» (۶)

انحلال طلبان منشویک در سال‌های ۱۹۰۸ خواهان حزب آشکار بودند و این را بدون لاپوشانی بیان می‌کردند. و در برابر آنها، بلشویک‌ها در پروادا و دیگر ارگان‌های حزبی نه تنها برای کارگران و اعضا حزب در روسیه، بلکه برای تمامی افکار عمومی در جهان به نقد دیدگاه‌های آلوده و انحرافی انحلال طلبان می‌پرداختند. اما باید اشاره کرد که، هر دو سوی این قطب بندی، هراسی از آن نداشتند که مخالفین خود بپردازند آنان هیچگاه هراسی نداشتند که دیدگاه‌های سیاسی و تبیین‌های نظری خویش را در ارگان‌های حزبی، علنی و آشکار به داوری و آگاهی دیگران بگذارند. به ویژه کمونیست‌ها چیزی برای پنهان ساختن از چشم کارگران و توده‌ها نداشته و ندارند. دست برداشتن از فعالیت‌های مخفی، رادیکال، مرحله بندی انقلاب، مسالمت جویی و باب مذاکره، به انفعال کشانیدن و زمین‌گیر ساختن فعالین و پیوسته‌گان به مبارزه، الگوی اپورتونیست‌ها و ویژه‌ی منشویک‌های سال‌های ۱۹۰۸ روسیه بود. این نگرش بیش از ۱۱۰ سال، خواهان منطقه‌ای کردن حزب کمونیست (بوند و رابوچی یوژنی و...) در سطح پذیرش احزاب بورژوایی و منطقه‌ای و نیز در تلاش برای ورود به همکاری و دوستی با لیبرال‌ها بودند، برای همگراسازی، برخی ارگان‌های حزبی و مبارزاتی کارگران را منحل می‌خواستند! در



بریدن از حزب و سازمان‌های منطقه‌ای و ارگان‌های آن نیست. برای کمونیست‌ها، رهبری حزب و برنامه استراتژی کارگران برای انقلاب هدف بودند و حزب ابزاری برای رسیدن به هدف استراتژیک، اما نه با هر وسیله. این اپورتونیست‌ها بودند که در پی فرصت مناسب، از هر وسیله‌ی غیراصولی برای رسیدن به اهداف خود، استفاده می‌کردند. بلشویک‌های کمونیست، به‌سان رزمندگان پیشاهنگ طبقه کارگر، نیز وظیفه داشتند و می‌بایستی حزب و ارگان‌های حزب را به‌سان سنگ‌های کارگران زاهر آلودگی و گزندگی پاکیزه می‌داشتند. حزب باید از دستبرد انحلال طلبان نگهبانی می‌شد. آنان باید مسیر خود را می‌شناختند و دودلی و تردید را رها می‌کردند، در همان حال، می‌بایستی در برابر مخالفین در صفوف خود و نیز ترغیب متزلزل‌ها وقت خود را تلف نمی‌کردند. زیرا تفاوت کمونیست‌ها با دیگر سازمان‌های کارگری، پیشاهنگی آنان است که دورنما را زودتر می‌بینند و همانند رشته‌های عصبی، پیام‌رسان کنش‌های و واکنش‌های پیرامون و پدیده‌ها و نیروهای بیرون و درون به مغز، برای ارزیابی و تجزیه، تحلیل، درک و فهم هستند...

۱۲/۰۵/۲۰۲۰

زیر نویس‌ها:

- ۱) یک گام به پیش دوگام به پس، بحران در حزب ما، صص ۸۱-۵۸۰، ۴۳۰ مجموعه آثار، جلد اول، ترجمه پورهرمزان، ویرایش عزیزاله علیزاده، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، نشر فردوس.
- ۲) لنین، مسائل مورد مشاجره حزب آشکار و مارکسیست‌ها صص ۶۳۹، مجموعه آثار، جلد اول، ترجمه پورهرمزان، ویرایش عزیزاله علیزاده، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، نشر فردوس.
- ۳) همان بالا.
- ۴) لنین، مجموعه آثار، مجلد ۲۱، صص ۵۴-۱۵۳، گفتاورد از کروپسکایا، یادها، صص ۳۰۴، ترجمه ز-سعد، چاپ دوم ۱۳۶۱، نشر پژواک، تهران.
- ۵) لنین، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صص ۵-۹۰۴.
- ۶) لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، صص ۳۱-۴۳۰ مجموعه آثار، جلد اول، ترجمه پورهرمزان، ویرایش عزیزاله علیزاده، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، نشر فردوس.
- ۷) لنین، نوشتار سوم، برگردان فارسی سایت www.k-e.com/HTML/Lenin.htm
- ۸) لنین، همان نوشتار برگردان فارسی سایت www.k-e.com/HTML/Lenin.htm
- ۹) همان منبع ۷.

از نگارنده] با احتیاط باشد، باید رهبرانی را ترجیح دهی که می‌خواهند «رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر باشند» (۸) در برابر آن‌ها، بلشویک‌ها طبقه کارگر را به رهبری انقلاب فرا می‌خواندند، نسبت به لیبرال‌ها و همکاری با حزب‌های غیرکارگری نه تنها حسن نظر نداشتند، بلکه همیشه به دیده‌ی تردید و به‌سان دشمنان طبقه کارگر می‌دیدند، رهبرانی سازشکار و سانتریست و اپورتونیست را نمی‌خواستند، خواهان مبارزینی رادیکال، رزمنده با پرنسیپ و الگوواره‌هایی بودند که مورد اعتماد، شجاع و آگاه، جان‌برکف، آرمانخواه و شایسته‌ی نام کمونیست باشند و طبقه‌ی کارگرانی را آگاهی بخشد تا به وظایف انقلابی سوسیالیستی و آماده سازی خود برای تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی و خودمدیریت شورایی و قادر به تحقق سوسیالیسم باشند.

انحلال طلبی منشویک‌ها، به معنای دقیق کلمه از نظر ایدئولوژیک، به معنای نفی مبارزه طبقاتی انقلابی کارگران سوسیالیست و در بنیاد، انکار هژمونی طبقه کارگر در انقلاب پیش روی بود. تکیه قطب راست حزبی، تکیه بر خرده‌بورواژی شهری و دهقانی و وزنه و تسلیم طلبی و خم شدن در برابر شمار سنگین این لایه‌های اجتماعی بود. لنین، تکیه بر خرده‌بوروازی و وزنه این لایه‌ها را از جمله خودویژگی‌های انقلاب بورژوازی می‌شمرد و می‌نویسد: «در دوره انقلاب بورژوازی، حزب پرولتری مجبور می‌شود پیروان همراهی از خرده‌بوروازی و... داشته باشد که دارای کمترین توان در جذب و هضم تئوری و تاکتیک پرولتری، کمترین توان در حفظ خود به وقت فروپاشی هستند و از بیشترین تمایل در جذب اپورتونیسم افراطی برخوردارند. از هم پاشیدگی آغاز شده است-انبوه روشنفکران و نویسندگان منشویک حقیقتاً مبدل به لیبرال شده‌اند...» (۹) لنین این همسفران فروپاشیده را نه تنها در قطب راست می‌شناسد، بلکه در میان بلشویک‌ها هم می‌بیند. لنین در تبیین خویش از ماهیت قطب راست و انحلال طلب حزب، می‌افزاید: «هیچ بخش قابل ملاحظه‌ای از یک حزب توده‌ای کارگران در دوران انقلاب بورژوازی نمی‌تواند و امری است طبیعی که نتواند، از جلب شماری از «همسفران» رنگارنگ اجتناب کند». در اینجا، در روسیه نیز، سخن از افراد و عناصر نیست، بلکه سخن از یک گرایش سیاسی است. بلشویک‌ها با تمامی تلاش کوشیدند تا به یک «انشعاب زودرس» متهم نشوند. بلشویک‌ها ۱۸ ماه دیگر صبر کردند، نوشتند و به روشنگری پرداختند و نشان دادند که بریدن از یک جناح،

اینجاست که انحلال طلبان، رفرمیسم را مرکز نگرش خود قرار داده و رفرم را هدف نهایی خویش قرار می‌دادند. این همان چیزی است که بورژوازی منطقه‌ای و سرمایه جهانی مشتاق و مشوق آن هستند. به بیان لنینی «تنها احمق‌ها خواهند کوشید گفتار انحلال طلبان را با انگیزه‌های آنان مقایسه کنند، گفتار آنان را باید با اعمال و موضع عینی بورژوازی لیبرال مقایسه کرد.» (۷)

آشکارسازی اختلاف‌ها

در ۵ دسامبر ۱۹۱۰، بلشویک‌ها که همیشه در اقلیت بودند درخواست کمیسیون وحدت کردند و خواستند که با تشکیل مجمع عمومی تا ۶ ماه دیگر (سال ۱۹۱۱) انحلال طلبان را به آشکارسازی اختلاف‌ها همراه سازند. منشویک‌ها، مانع برگزاری این نشست شدند. از ژانویه ۱۹۱۰ تا ژوئن ۱۹۱۱، انحلال طلبان اکثریت داشتند و سازشکاران در درون و خارج روسیه، پیوسته از انحلال طلبان پشتیبانی می‌کردند. منابع مالی، اعزام نمایندگان، کمیته مرکزی و... در دست انحلال طلبان بود. در نوامبر ۱۹۱۰ کمیسیون سازماندهی برای جلوگیری از انحلال و انشعاب تلاش ورزید. بلشویک‌ها سرانجام در سال ۱۹۱۲ با ۹ سال دیرکرد بسیار قابل انتقاد، بدون منتظر ماندن و چانه زنی با منشویک‌ها و... بر اساس استراتژی و آئین نامه‌ی حزب، عمل کردند. بلشویک اختلاف‌ها را بیش از پیش به صورت شفاف آشکار ساختند و جدایی از اپورتونیست را گزینه‌ای انقلابی اعلام کردند. راست‌های حزبی، راه دوم را بر گزیدند و آن «دعوت» از کسانی که با خود همراستا می‌دیدند و همان اعضای که در ماده نخست کنگره مؤسس سال ۱۹۰۳ در کنگره دوم، برای چنین روزهای تاریخ‌ساز و سرنوشت‌ساز، عضوگیری کرده بودند. به بیان لنین «راه دوم، جز دسیسه‌ی توخالی و نکبت بار چیز دیگری نبود».

تفاوت‌های دو قطب

به بیان لنین «بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است [مطالبات اجتماعی!]. به این جهت تو به مثابه‌ی یک طبقه خاص باید به مبارزه‌ی طبقاتی خود اکتفا کنی، باید با نام «عقل سلیم» عمده‌ی توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری، باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را «مهمترین مبنای تربیت خود» محسوب داری، ... باید رفتارهایت در مورد قطعنامه‌هایی که «نسبت به لیبرال‌ها حسن نظریشتری دارد» مخالف استراتژی حزب-

چهره‌های ماندگار:

چهره‌های ماندگار را باید با اندیشه‌ها و پراتیک‌شان شناخت. تلاش چهره‌های ماندگار در جهان امروز در این راستاست.



ولادیمیر ایلیچ لنین، اندیشه‌ی سیاسی و استراتژی (۲)

و پشتیبانان آن: «حرف می‌زنند که حرف نزد باشند.» فرمولی که «برای کار لازم نیست، بلکه برای سان لازم است.» سیاه لشکرها برای تومار نویسی و «زورآزمایی» و بردن حزب و نیروها به وادی انحرافی و گم برای سازش و اردوگاه غیرکارگری و قدرت طلب. فرمول لیبرالی عضویت به بیان مارتوفی و گرایش که خودسرانه هرنشانیستی را به عضویت می‌گیرد، فرمولی بورکراتیک و لیبرالی که ارگانهای حزبی و اعضایی که در زیر سازماندهی و پاسخگویی هیچ‌یک از سازمانهای حزبی ملزم و پاسخگو نیستند را در عمل رهبری می‌کرد! این یک فرمول آگاهانه و طبقاتی بود که مارتوف، به تصویب رسانید و اساسنامه و سنت ساخت و تا امروزه در سازمانهای کارگری و چپ نیز با همه‌ی برملائی و کهنگی و دیرینگی اما، با تردستی و طراری هواخواهان و عملکردهایی دارد.

فرمول لنین و همراهان، دور از ابهام است. عضوگیری با تعریف روشن و عضو و عضویت و سازمانیابی و وظایف و مسئولیت‌ها و اختیارات عضو، به روشنی در آن بیان شده است. هر واپس‌مانده، لیبرال و در جستجوی گریزگاهی نمی‌تواند نه تنها در رهبری ارگانهای حزبی قرار گیرد، بلکه نمی‌تواند شایستگی نام و عضویت در حزب کمونیست باشد. عضو، از دیدگاه کمونیست‌ها باید آگاه، مسئول، دارای شخصیت نمونه، با اتیک (نه اتیکت) و پرنسیپ و اصول انقلابی، متعهد به پیشبرد وظایف انقلابی، شجاع (دارای آگاهی و جسارت)، رفیق و منتقد و مبتکر، در ارتباط ارگانیک با هسته و ارگان سازمانی، گزارش‌ده و در مبادلات و سوخت و سازهای حزبی در پیشبرد وظایف با از خودگذشتگی و مبارزاتی، حرفه‌ای باشد.

به بیان لنین: «اختلاف نظر نسبتاً کوچکی بر سر ماده‌ی اول، اکنون اهمیت عظیمی کسب کرده است، زیرا که همین اختلاف نظر



کند، عضو حزب به‌شمار می‌آید.» در این کنگره تروتسکی و ۷ بوندیست و چند اکونومیست از مارتوف پشتیبانی کردند و پلخانف به سود طرح لنین رای داد. در نتیجه، ۲۸ به ۲۳ رای، ماده‌ی پیشنهادی مارتوف به تصویب رسید. در نگاه نخست، اختلافی چندان ژرفی در میان نیست، اما با دقت بیشتر، طرح مارتوف، مبهم و عبارت‌پردازانه به گونه‌ای فرموله شده بود که ورود هر فردی را در حزب مجاز می‌شمارد که در حرف برنامه حزب را بپذیرد و در جایی در پیوند با یکی از ارگانها، بدون مشارکت مادی و سازمانیابی و حضور عملی و نظری و مسئولیت سازمانی، ارتباطی اسمی و صوری داشته باشد. فرمول مارتوف، دروازه حزب را به روی افرادی می‌گشود که که معیارها و شایستگی‌های یک سازمان رزمنده و پرنسیپ‌های انقلابی نداشتند.

عضوگیری با فرمول پیشنهادی منشویکی که به تصویب رسید، حزب را انباشته از افراد ناپیگیر و غیرمتعهد می‌کرد. این فرمول، طرحی لیبرالی به شمار می‌آمد که به هر فرد لیبرال و غیرمسئولی روایت می‌داد که عضو حزب باشد تا در موقع لزوم با استفاده از رای آنها، سرنوشت حزب و برنامه‌ها و ارگانهای حزبی طبقه کارگر را دگرگون سازند و در ریل دلخواه مارتوف‌ها و اکونومیست‌ها روانه سازند. طرح مارتوف به بیان لنین، عبارت‌پردازی و کلی‌گویی و لفاظی بود و پوچ و ارائه دهنده گان

برای بازنگری به تاریخ مبارزات طبقه کارگر و حزب کمونیست کارگران در روسیه و بازآموزی آزمون‌های عظیم جنبش سوسیالیستی در کاربرد و ضرورت شناخت و آگاهی طبقاتی-تاریخی، با لنین همراه می‌شویم. به بیان تئوریسین و پراتیسین نخستین انقلاب کارگری در جهان، سوسیال - ناسیونالیسم یک شبه پدیدار نمی‌شود، بلکه از درون اپورتونیسیم ریشه می‌گیرد. اپورتونیسیم نیز در مناسبات طبقاتی سرچشمه دارد. این ایدئولوژی، همانند جویبارهای آلوده‌ای که به تالابی جز مرداب نمی‌ریزد، در همه جا روان می‌شود و به گودالی فرو می‌رود. در روسیه سالهای ۱۸۹۸ به بعد، در پی نخستین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، در سال ۱۸۹۸ در شهر مینسک، تا کنگره دوم که در فوریه ۱۹۰۳ با شرکت ۴۱ نماینده با ۵۱ حق رای برگزار می‌شود، نزدیک به ۵ سال می‌گذرد. این کنگره با حضور لنین در شهر اورل (Oryol) واقع در ۳۵۰ کیلومتری مسکو برگزار شد. علاوه بر تروتسکی و پلخانوف، دو نام و چهره برجسته در این کنگره، لنین و مارتوف، از همان آغاز به نمایندگی دو گرایش چپ و راست، در برابر هم قرار می‌گیرند. این کنگره که با تلاش‌های سختی و در شرایط مخفی برگزار می‌شد، از همان آغاز در اساسنامه با تبیین عضویت در حزب، آنچنان به اختلاف و بن بست و در آستانه‌ی انشعاب رسید. اختلاف از ماده‌ی نخست با تعریف عضویت خودنمایی کرد:

ماده اول اساسنامه

در طرح مارتوف: «هرکس برنامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را بپذیرد و زیر رهبری یکی از سازمانهای حزبی همکاری منظم داشته باشد، عضو حزب به‌شمار می‌آید.»

تعریف لنین: «عضو حزب کسی است که برنامه حزب را بپذیرد و حزب را از نظر مادی و شخصی زیر نظر یکی از ارگانهای حزبی فعالیت



و جایگاه و نقش طبقه کارگر، نقش و وظیفه حزب، جایگاه و ویژگی حزب و ضرورت انقلاب سوسیالیستی، نقش و جایگاه بورژوازی لیبرال، دهقانان، مسائل ارضی، اتحاد عمل‌ها، وحدت‌ها و متحدین طبقه کارگر، حزب کارگران یهود (بوند) در لهستان که خواهان فدرالیسم حزبی بود و حق ویژه به‌سان حزب کارگران یهود و زیر استعمار دوگانه را از حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه درخواست می‌کردند.

با آشکار شدن گرایش منشویک‌ها در تبدیل حزب به حزبی غیر رزمنده و لیبرالی سرشار از سیاه‌لشگری‌های خوش‌نشین و هر «اعتصاب کننده‌ای» به عضو حزب از همان کنگره دوم، دو فراکسیون با دو ساختار منشویکی (اپورتونیست‌ها، ناسیونالیست‌ها، اکونومیست‌ها ...) و بلشویکی (انقلابیون کمونیست و حرفه‌ای) که با برگزاری کمیسیون‌ها، نشست‌ها و عملکردهای جداگانه تا سال ۱۹۱۲ پیش بردند و سرانجام با انشعاب رسمی پایان یافت، ادامه دادند. انحلال‌طلبی یعنی تهی کردن حزب از سرشت، ساختار و استراتژی انقلابی، هم استراتژی و هم تاکتیک منشویک‌ها یعنی فراکسیون راست و غیرانقلابی حزب سوسیال دمکرات یکی از پروژه‌های ویرانگر علیه طبقه کارگر کمونیسم در این راستا بود.

زیر نویس‌ها

- ۱ - مارکس، هیجدهم برمور لوئی بناپارت، ص ۱۵، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۲ - لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، ص ۴۳۴ مجموعه آثار، جلد اول، ترجمه پورهرمز، ویرایش عزیزاله علیزاده، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، نشر فردوس.
- ۳ - لنین، مسائل بحث‌انگیز حزب علنی و مارکسیست‌ها، مصوبه ۱۹۰۸، سایت WWW.k-e.com/HTML/Lenin.htm

بازتولید می‌یابند را آفرید مارتف و منشویک‌های همراه در کنگره دوم، سپس با طرح شورایی تعاونی‌های (کنوپراتیو) روستایی مخالفت می‌کنند. این اختلاف، یک «ابهام اساسنامه‌ای» نبود، بلکه بیان طبقاتی اختلاف همان ابهام اساسنامه‌ای در عضوگیری بود.

مارتوف پدر منشویسم، جزوهای علیه لنین زیر نام «حکومت نظامی»

ماده دوم اساسنامه:

۲ - اخراج عضو از حزب به جرم رفتاری که با مصالح حزب مطابقت ندارد، منوط به تصمیم‌گیری کمیته مرکزی است و این ماده به تصویب رسید. (۳)

سازمان «یوژنی رابوچی»

این کمیته‌ای از کارگران جنوب بود که پیش از سازمان‌یافتگی حزب، در مبارزات کارگری نقش ارزنده و رزمنده‌ای یافته بود، بنابراین همین نامداری، در حزب نیز خواهان حق ویژه و ورای سازمان‌های مرکزی و ارگانهای حزبی درخواست می‌کردند. کنگره با این درخواست، مخالف کرد و به جای آنکه در عمل، حزب را در این گروه منطقه‌ای ادغام کند، گروه کارگران منطقه‌ای «رابوچی یوژنی» در حزب ادغام شد. این محفل بازی در برابر

حزبیت و تحکیم حزبیت از همان ابتدا با هشپاری مردود اعلام شد.

گرایش به بورژوازی لیبرال‌ها و «طبقه متوسط» از همان کنگره اول و حتا کمیسیون پیش از آن، اختلاف‌های سیاسی و استراتژیک، یکی در پی دیگری نمایان شدند؛ اختلاف پیرامون انقلاب در روسیه، تعریف انقلاب

بود که چرخشی به سوی ژرف‌اندیشی اپورتونیستی و عبارت‌پردازی آنارشستی اقلیت گردید (...). همین اختلاف نظر بود که شالوده ائتلاف اقلیت ایسکرای با ضد ایسکرای‌ها و منجلا ب را ریخت، همان ائتلافی که در هنگام انتخابات، شکل‌های معین قطعی به‌خود گرفت که بدون درک آن به اختلاف عمده و اساسی در مسئله‌ی مربوط به ترکیب اعضاء مراکز نیز نمی‌توان پی‌برد... اکنون پس از وقوع تمام جریانات، موضوع ماده اول، بدین طریق، اهمیت عظیمی پیدا کرده است و ما باید گروه‌بندی‌های کنگره را در موقع اخذ رای در باره‌ی این ماده و هم (چیزی که به مرتب مهم‌تر است) ماهیت واقعی آن خرده اختلاف‌هایی را در نظریات که در مورد ماده‌ی اول مشهود گردید و ... به دقت برای خود روشن سازیم.» (۲) لنین در رهبری منشویک‌های ناستورای و تزلزل و عدم صراحت سیاسی را می‌دید و اعلام کرد.

اختلاف تعریف مارتوفی با تعریف لنینی، اختلاف بین دو مفهوم «زیر نظر ارگانهای حزبی» و «عضو یکی از ارگانهای حزبی» برخاست. همین اختلاف به ظاهر تشکیلاتی و مبهم، در درون‌مایه‌ی خود از یک اختلاف طبقاتی سخن می‌گفت. در همین رابطه بود که لنین «چه باید کرد!» و «یک گام به پیش، دو گام به پس» را نوشت و در آنجا به ویژگی حزب و عضو حزب و وظایف انقلابی پرداخت. همیشه چنین است، اختلاف‌های طبقاتی و درون حزبی، در آغاز به صورت مبهم، کوه یخی را می‌مانند که تنها، قله‌ی آن‌ها پیدا و خود کوه، زیر آب تا کف دریا بستری پنهان دارد. منشویسم (اقلیت) و بلشویسم (اکثریت) از همان آغاز آشکار می‌شود. بلشویک‌ها، با کمی اختلاف رای در کمیته مرکزی حزب به اکثریت و منشویک‌ها به اقلیت رسیدند. این آغاز ماجرا بود، از آن روز، مارتوفی از مبارزه درون حزبی و طبقاتی که بیشترین نیرو را گرفت و بحران‌هایی که تا هم اکنون در کارگری و سوسیالیستی جاری بوده و



علیه کشتار کولبران دست به دست هم دهیم!



این شرایط سخت و دشواری که رژیم به زحمتکشان نوار مرزی تحمیل کرده گوشه ای از پیامدهای سیاست شوونیستی جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان است که طی چهار دهه گذشته با تکیه به میلیتاریزه کردن این منطقه و اعمال سیاست های سرکوبگرانه و امنیتی کردن فضای شهرها آن را پیش برده است. همین سیاست و پافشاری رژیم جمهوری اسلامی بر تداوم آن، زمینه تداوم جنبش انقلابی کردستان را فراهم کرده است. جنبش رادیکالی که کارگران و زحمتکشان و کولبران کردستان نیروی محرکه اصلی آن هستند، جنبشی که چنین محرومیت ها و بی حقوقی هایی را سرنوشت محتوم مردم ستمدیده کردستان نمی داند و می خواهد به این همه مصائب و محرومیت و ستمگری ها پایان بخشد. بدون شک کارگران و مردم زحمتکش در کردستان در این مبارزه انقلابی و حق طلبانه تنها نیستند و کارگران و مردم زحمتکش سایر نقاط ایران را که آنها نیز از حاکمیت اسلامی به تنگ آمده اند به همراه دارند. فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران لازم است آشنا کردن هر چه بیشتر کارگران ایران و افکار عمومی با شرایط پر مخاطره "شغل" کولبری و درد و رنج و مبارزه حق طلبانه کولبران را امر خود بدانند و علیه کشتار آنان و در دفاع از حقوق انسانی این هم طبقه ای های خود، از هیچ تلاشی کوتاهی نکنند.

در شرایطی که کشتار کولبران ادامه دارد، مردم کردستان و در پیشاپیش آنان کارگران نباید در مقابل این جنایت و زورگویی آشکار رژیم جمهوری اسلامی دست روی دست بگذارند. کارگران و مردم ستمدیده کردستان که در سالهای اخیر صحنه های پر شوری از مبارزه علیه زور و اجحاف رژیم را به نمایش گذاشته اند، نباید نسبت به کشتار کولبران بی تفاوت باشند. لازم است فعالین و پیشروان جنبش کارگری و انسانهای مبارز در کردستان برای برپائی یک کمپین سیاسی و تبلیغی علیه کشتار کولبران دست به دست هم بدهند و آن را به یک جنبش اعتراضی تبدیل کنند.

اجیر شده تجار و دلالانی هستند که در شهرها و روستاهای مرزی کردستان مستقر هستند، اجناسی را از یک نقطه مرزی روانه و یا دریافت می کنند و بیشترین و بالاترین منفعت ها را بی آنکه هیچ خطری تهدیدشان کند به جیب می زنند و دستمزد ناچیزی به کولبران می پردازند. طی سال های اخیر رکود شدید اقتصادی در ایران و تنگنای مالی جمهوری اسلامی به عنوان محرکی برای توسعه تجارت کالاها "قاچاق" در مناطق مرزی کردستان عمل کرده است. در این سال ها پا به پای افزایش نرخ بیکاری در شهرهای کردستان شمار بیشتری از کارگران بیکار به کولبری روی آورده اند و هر اندازه که شمار کولبران افزایش پیدا کرده دستمزد ناچیز آنها کاهش پیدا کرده است. کولبران اگر در گذشته برای حمل هر کیلو بار مبلغ ۱۷ تا ۱۸ هزار تومان دریافت می کردند اکنون مجبورند در ازای حمل هر کیلو ده هزار تومان هم کوله ها از گذرگاه مرگ عبور دهند. آنها در جستجوی نان مجبورند کولبری کنند و همین جبر نان است که باعث شده خطرات و سختی های راه را با جان بخرند. اما اگر افزایش شمار کولبران کاهش شدید دستمزد آنان را در پی داشته است، در مقابل کسب و کار بخش هایی از بورژوازی تجاری کرد را پر سودتر کرده است.

با اینهمه تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی کولبری این کار سخت و پر مخاطره برای کارگران بیکار برای آن انسانهای شریفی که آهی در بساط ندارند و در جستجوی تأمین معیشت خود و خانواده شان تن به هر مخاطره ای می دهند "شغل" به حساب می آید. اما جمهوری اسلامی این حقیقت ساده را هم به رسمیت نمی شناسد و برای توجیه جنایات خود در حق کولبران زحمتکش مناطق مرزی، آنان را قاچاقچی، اخلاص گران اقتصادی و مجرم معرفی می کند. عوامل رژیم در شرایطی این کولبران زحمتکش را مجرم و اخلاص گران اقتصادی معرفی می کنند که این مردم زحمتکش دخالتی در قاچاق سازمان یافته که توسط سپاه پاسداران و برخی نهادهای رسمی و نیمه رسمی وابسته به آن سازماندهی و مدیریت می شود، ندارند.

بنا به گزارش ها روز سه شنبه ۲۳ اردیبهشت، در پی تیراندازی نیروهای نظامی به سمت گروهی از کولبران در ارتفاعات مرزی شهرستان سردشت در استان آذربایجان غربی، یک کولبر جوان به نام "کامران مولانیا" پدر یک کودک هفت ساله اهل روستای "گردمرشک" جان خود را از دست داد. این گروه از کولبران بدون اختطار قبلی، از فاصله نزدیک و به اتهام حمل کالای قاچاق مورد شلیک قرار گرفته اند. این در حالی است که برپایه گزارش های رسیده در ساعات اولیه بامداد روز شنبه ۲۰ اردیبهشت نیز نیروهای مسلح رژیم در مرز "بله سور سفلی" واقع در شهرستان خوی به سوی دسته ای از کولبران آتش گشوده و یک کولبر با نام "لقمان چهارگوشه" را به قتل رسانده و دو کولبر دیگر به نام های "منصور چهارگوشه" و "میثم محمدی" را به شدت زخمی کردند. همزمان، یک کولبر اهل بانه با نام "کیوان کوثری" در حین کولبری در ارتفاعات مرزی چومان این شهرستان، در اثر سقوط از صخره جانش را از دست داده است.

این کارگران کولبر هم به دست مزدوران جمهوری اسلامی و به پیروی از حکم جنایت بار سرتیپ پاسدار حسین ذوالفقاری معاون سیاسی و امنیتی وزیر کشور رژیم که زمانی ضمن آنکه کولبران را قاچاقچی و جرم آنان را نا بخشودنی خوانده بود، اعلام کرده بود: "ما در مناطق مرزی خط قرمز نداریم؛ به هر کسی که وارد مناطق مرزی شود اختطار می دهند و اگر توجه نکرد مورد هدف قرار می گیرد". اگر در عصر بحران کرونا و قرنطینه، جمهوری اسلامی در دفاع از سودآوری سرمایه همه جا کارگران را در سر دو راهی ماندن در خانه و تحمل گرسنگی بچه ها یا در جستجوی نان و تحمل خطر مبتلا شدن به ویروس مرگبار کرونا قرار داده، اما در کردستان کارگر کولبر در جستجوی نان علاوه بر خطر مبتلا شدن به کرونا باید خطر مرگ در اثر شلیک مستقیم مزدوران سرمایه را هم بر خود هموار کند.

کولبرانی که برای پیدا کردن لقمه نانی قدم در جاده مرگ می نهند و به کار حمل محموله در نوار مرزی روی می آورند، در واقع نیروی کار



اعدام ابزار ارباب جامعه است، علیه حکومت اعدام بایستیم!

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

کوبیدن ریشه های اقتصادی و اجتماعی جنایت و قتل و شانس دادن به افراد برای بازگشت به یک زندگی مفید قرار دهد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، خانواده های قربانیان، آزادیخواهان و بویژه طبقه کارگر و اردوی چپ جامعه را به تقابل آگاهانه با اهداف ارتجاعی حکومت اسلامی و سیاست اعدام فرامی خواند. خانواده های قربانیان نباید وسیله جنایت و اهداف حکومتی شوند. ما از تلاش های مردم آزادیخواهی که تلاش دارند مانع هر اعدامی شوند قدردانی می کنیم و در عین حال بر ضرورت یک اقدام گسترده و اجتماعی علیه سیاست حکومت اسلامی و اهداف ارتجاعی و ضد کارگریش تاکید داریم. ما اهداف جمهوری اسلامی و این قتل های حکومتی را قویا محکوم می کنیم و از مردم آزادیخواه ایران در داخل و خارج کشور می خواهیم همصدا با ما و با ابتکارات مختلف در مقابل سیاست ها و اهداف ارتجاعی جمهوری اسلامی سد محکمی ایجاد کنند. ما خواهان آزادی فوری زندانیان سیاسی، توقف و لغو احکام اعدام و آزادی زندانیان عادی در شرایط بحران کرونا هستیم. نه به اعدام! اعدام باید ممنوع و ملغی شود! حق حیات یک حق پایه ای انسان هاست و هیچ دولت و قدرت و اتوریته ای حق سلب آنرا ندارد!

سرنگون باد

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۶ مه ۲۰۲۰ - ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۹

امضاها:

اتحاد فدائیان کمونیست،

حزب کمونیست ایران،

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست،

سازمان راه کارگر،

سازمان فدائیان (اقلیت)،

هسته اقلیت.

مسبب آن نظم و مناسبات اقتصادی کنونی است.

اعدام های اخیر در شهرهای مختلف ایران بویژه در وحشت از تلاطمات سیاسی و اعتراضات توده ای و کارگری است و در عین حال پاسخی به شورش زندانیان در زندان های ایران است که بین مرگ در اثر کرونا و شلیک زندانبانان، دومی را انتخاب کردند. دستور "رئییسی" جلاد برای اجرای سریع احکام اعدام صادر شده، تلاشی برای نشان دادن دندان تیز و قدرت سرکوب نظام اسلامی به جامعه ای است که از هم اکنون اعتراض و اعتصاب در آن مجدداً آغاز شده است. اعدام های اخیر یک سیاست پیشگیرانه برای جلوگیری از تکرار خیزش های آبانماه است که بسرعت اوج می گیرد. در این میان سیاست جمهوری اسلامی این است که خانواده های مقتولین را وسیله و شریک اجرای اعدام و اهداف ارتجاعی و جنایتکارانه خود کند. با اعدام، هیچ زندگی از دست رفته ای بر نمی گردد، با اعدام هیچ درد فقدان التیام نمی یابد، با اعدام تنها چرخ های ماشین جنایت روغنکاری و سنت قرون وسطائی "خون در مقابل خون" مرمت می شود. اعدام ارتکاب قتل مجدد و قانونی و دامن زدن به روحیه انتقامجویی در جامعه است. هر جامعه ای که به آزادی با هر روایتی فکر میکند، باید آگاهانه از آن عبور کند و وظیفه خود را در هم

جمهوری اسلامی حاکمیت ارتجاعی و ضد انقلابی اش را با اعدام مخالفین سیاسی آغاز کرد و طی بیش از چهار دهه، اعدام یک ابزار کلیدی سرکوب جامعه بوده است. از اعدام های صحرائی ماه های بعد از انقلاب ۵۷ در کردستان و ترکمن صحرا تا اعدام گسترده زندانیان سیاسی در مقاطع مختلف دهه شصت، از اعدام های در ملاً عام زندانیان عادی تا قتل عام در تظاهرات ها و اعتراضات توده ای، همه یک هدف را دنبال کرده اند: بقای حکومت با اتکا به سرکوب و گسترش ارباب در جامعه!

اعدام یک قتل عمد دولتی است. تنها تفاوت قتل توسط دولت با قتل توسط افراد این است که قتل توسط فرد ممکن است خواسته یا ناخواسته رخ دهد، اما دولت عامدانه و آگاهانه اعدام می کند، با نقشه قبلی و طی مراسمی شنیع می کشد، برای آن دادگاه و قاضی و جلاد دارد، و بدتر؛ آنرا بنام "اجرای عدالت" جاری می کند. حکومت و نظامی که راه حل دردهای اجتماعی را جلاد و اعدام می داند، حتی بعنوان یک نظم بورژوائی پوسیده تر از اسلاف خویش است. قربانیان اعدام، برخلاف ادعای "مقابله با جرم" دولتها، اساساً مردمی هستند که سلطه سیاسی و فرهنگی قدرت حاکمه تن نمی دهند. اعدام یک جنایت سازمان یافته دولتی برای خط زدن صورت مسئله معضلات اجتماعی است که

